

The Evidential Function of Sensory Verbs in Persian

Tahereh Samenian
Department of Linguistics, University of Isfahan
Vali Rezai
University of Isfahan
Rezavan Motavalian
Department of Linguistics, University of Isfahan

Abstract

Evidentiality refers to the linguistic encoding of information source, the speaker's type of epistemic access, and the degree of commitment to the truth of a proposition. It is regarded as a central concept in semantics, pragmatics, and cognitive linguistics. Although Persian lacks a grammaticalized and obligatory evidential system (Windfuhr, 2009), linguistic evidence indicates that the language establishes systematic and fine-grained distinctions among types of epistemic sources through a range of non-morphological strategies, including lexical devices, syntactic constructions, and, in particular, perceptual and sensory verbs. Drawing on the theoretical framework of Aikhenvald (2004) and building on previous research on evidentiality in Persian, the present study investigates the role of sensory verbs in representing sources of knowledge and reconstructs the evidential hierarchy in Persian.

The study adopts a descriptive–analytical methodology. The data are drawn from a diverse corpus of contemporary Persian spoken discourse, media texts, and literary works. Qualitative analysis demonstrates that sensory verbs in Persian are organized along a hierarchical continuum ranging from direct sensory perception to indirect, inferential, and reportative evidential meanings. This hierarchy correlates significantly with the degree of propositional certainty, the speaker's epistemic commitment, and the interactional functions of these verbs in discourse.

The findings indicate that verbs of vision and hearing exhibit the greatest capacity for encoding direct or semi-direct knowledge and for conferring epistemic authority on propositions, whereas more internally oriented sensory verbs primarily serve to express subjective experience, mental evaluation, and inference. The results underscore the necessity of a systematic analysis of sensory verbs for explaining evidential mechanisms in Persian and contribute to comparative research on languages that lack an independent grammatical category of evidentiality.

Keywords: evidentiality; sensory verbs; Persian language; semantics; pragmatics

نقش گواه‌نمایی افعال حسی در زبان فارسی

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

طاهره ثامنیان

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

والی رضایی (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

Vali.rezai@fgn.ui.ac.ir

رضوان متولیان

دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه اصفهان

چکیده

گواه‌نمایی به چگونگی رمزگذاری منبع اطلاعات، نوع دسترسی معرفتی گوینده و میزان تعهد او نسبت به صدق گزاره در زبان اشاره دارد و از مفاهیم محوری در مطالعات معناشناسی، کاربردشناسی و زبان‌شناسی شناختی به‌شمار می‌رود. اگرچه زبان فارسی فاقد دستگاه صرفی اجباری برای گواه‌نمایی است، شواهد زبانی نشان می‌دهد که این زبان از طریق مجموعه‌ای از راهبردهای غیرصرفی، از جمله ابزارهای واژگانی، ساخت‌های نحوی و به‌ویژه افعال ادراکی و حسی، تمایزهای دقیق و نظام‌مندی میان انواع منابع معرفتی برقرار می‌سازد. پژوهش حاضر با اتکا به چارچوب نظری آخنوالد (۲۰۰۴) و با بهره‌گیری از یافته‌های پژوهش‌های پیشین در حوزه‌ی گواه‌نمایی فارسی، به تحلیل نقش افعال حسی در بازنمایی منبع دانش و بازسازی سلسله‌مراتب گواه‌نمایی در زبان فارسی می‌پردازد. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها از مجموعه‌ای متنوع از متون گفتاری، رسانه‌ای و ادبی فارسی معاصر استخراج شده‌اند. تحلیل کیفی داده‌ها نشان می‌دهد که افعال حسی در زبان فارسی در قالب یک پیوستار سلسله‌مراتبی از ادراک مستقیم حسی تا گواه‌نمایی غیرمستقیم، استنباطی و گزارشی سامان می‌یابند. این سلسله‌مراتب به‌طور معناداری با درجه‌ی قطعیت گزاره، میزان تعهد معرفتی گوینده و کارکردهای گفتمانی افعال با تعامل زبانی در ارتباط است. یافته‌ها حاکی از آن است که افعال بینایی و شنوایی بیشترین ظرفیت را برای بیان دانش مستقیم یا نیمه‌مستقیم و اعتباربخشی معرفتی به گزاره‌ها دارند، در حالی که افعال حسی درونی‌تر عمدتاً در خدمت بیان تجربه‌ی شخصی، ارزیابی ذهنی و استنتاج قرار می‌گیرند. نتایج پژوهش، ضمن تأیید فرضیه‌ی «تسلط بصری» در رده‌شناسی افعال حسی، نشان می‌دهد که تحلیل نظام‌مند این افعال برای تبیین سازوکارهای گواه‌نمایی در زبان فارسی از اهمیت بسزایی برخوردار است و می‌تواند به تعمیق مطالعات تطبیقی در زبان‌های فاقد مقوله‌ی دستوری مستقل گواه‌نمایی یاری رساند.

واژگان کلیدی: گواه‌نمایی، افعال حسی، زبان فارسی، حواس پنجگانه، ادراک مستقیم و غیرمستقیم

۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر، رویکردهای شناختی و نقش‌گرا در زبان‌شناسی، توجه گسترده‌ای به رابطه‌ی میان زبان، شناخت و تجربه‌ی زیسته‌ی انسان معطوف کرده‌اند. در این دیدگاه‌ها، زبان صرفاً ابزاری برای انتقال اطلاعات تلقی نمی‌شود، بلکه سازوکاری شناختی برای بازنمایی ادراک، استنتاج و ارزیابی انسان از جهان پیرامون به‌شمار می‌رود. از این‌رو، بررسی شیوه‌هایی که زبان از طریق آن‌ها تجربه و دانش‌گوینده را بازنمایی می‌کند، به یکی از محورهای مهم پژوهش‌های معناشناختی و کاربردشناختی تبدیل شده است.

یکی از مفاهیم بنیادین در این حوزه، مقوله‌ی گواه‌نمایی است. گواه‌نمایی به شیوه‌ی بازنمایی منبع اطلاعات، نوع دسترسی گوینده به دانش و میزان تعهد معرفتی او نسبت به صدق گزاره اشاره دارد. این مقوله نشان می‌دهد که گوینده اطلاعات خود را از چه طریقی به دست آورده است؛ برای مثال، از طریق مشاهده‌ی مستقیم، شنیده‌ها، نقل قول یا استنتاج. اهمیت گواه‌نمایی در برخی زبان‌ها به اندازه‌ای است که به‌صورت مقوله‌ای دستوری و الزامی در ساختار زبان نمود می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که گوینده ناگزیر است منبع اطلاعات را در قالب ساخت‌های صرفی یا نحوی مشخص کند. در مقابل، در زبان‌هایی مانند فارسی، گواه‌نمایی فاقد نمود دستوری مستقل و اجباری است و بیشتر از طریق ابزارهای واژگانی، افعال حسی، قیده‌ها و ساخت‌های نحوی بیان می‌شود. همین امر بررسی سازوکارهای غیردستوری بازنمایی منبع اطلاعات در زبان فارسی را به موضوعی قابل توجه در مطالعات معناشناسی و رده‌شناسی تبدیل می‌کند.

در برخی زبان‌ها مانند ترکی، بلغاری و تبتی گواه‌نمایی به‌صورت مقوله‌ای دستوری، صوری و الزامی تحقق می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که گوینده ناگزیر است منبع اطلاعات (مانند مشاهده‌ی مستقیم، شنیده‌ها یا استنتاج) را به‌طور مشخص در ساختار دستوری جمله نشان دهد. در مقابل، زبان فارسی فاقد دستگاه صرفی مستقل و اجباری برای گواه‌نمایی است؛ با این حال، این موضوع به معنای فقدان بازنمایی گواه‌نما در فارسی نیست. برعکس، زبان فارسی از مجموعه‌ای متنوع از ابزارهای غیرصرفی و معنایی-گفتمانی بهره می‌گیرد که از طریق آن‌ها منبع دانش و موضع معرفتی گوینده به‌صورت ضمنی یا صریح بیان می‌شود. از جمله‌ی این ابزارها می‌توان به افعال حسی، افعال وجهی، زمان‌های فعلی، قیود معرفتی و برخی ساخت‌های نحوی خاص اشاره کرد (ویندفور^۱، ۲۰۰۹).

در میان این ابزارها، افعال حسی جایگاهی ممتاز دارند؛ زیرا این افعال مستقیماً به تجربه‌ی بدنی و حسی گوینده ارجاع می‌دهند و از این رهگذر، پیوندی بنیادین میان زبان و تجربه‌ی ادراکی برقرار می‌سازند. پژوهش‌های انجام‌شده در زبان فارسی (رضایی و دلکرمی، ۱۴۰۰؛ شکوهی و دیگران، ۲۰۱۵؛ راسخ‌مهند، ۱۴۰۲) نشان داده‌اند که افعالی نظیر «دیدن»، «شنیدن»، «حس کردن» و «فهمیدن» صرفاً بیانگر یک کنش ادراکی ساده نیستند، بلکه در بسیاری از بافت‌های زبانی نقش گواه‌نما ایفا می‌کنند و اطلاعاتی درباره‌ی میزان دسترسی گوینده به رویداد، نوع منبع دانش (مستقیم یا غیرمستقیم) و درجه‌ی اطمینان معرفتی او فراهم می‌آورند. برای مثال، کاربرد فعل «دیدن» غالباً با گواه‌نمایی مستقیم و سطح بالای قطعیت همراه است، در حالی که افعالی مانند «حس کردن» یا «به نظر رسیدن» می‌توانند بیانگر استنتاج ذهنی یا ارزیابی درونی گوینده باشند.

با وجود گسترش مطالعات مرتبط با افعال حسی در حوزه‌های معناشناسی، رده‌شناسی و زبان‌شناسی شناختی، بررسی ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که بخش عمده‌ی پژوهش‌های پیشین، این افعال را عمدتاً به‌صورت موردی و در چارچوب تحلیل‌های معنایی، استعاری یا نحوی مطالعه کرده‌اند (ویبرگ^۲، ۱۹۸۴؛ اسپنس، پاریس و چن^۳، ۲۰۱۲؛ وینفورد، ۲۰۱۸). در نتیجه، تاکنون

¹ Windfuhr

² Viberg

³ Spence, Parise & Chen

کمتر پژوهشی کوشیده است افعال حسی را در قالب یک الگوی منسجم، سلسله‌مراتبی و نظام‌مند گواه‌نمایی تحلیل کند؛ به‌ویژه در زبان فارسی که گواه‌نمایی در آن فاقد نمود دستوری مستقل و اجباری است و عمدتاً از طریق سازوکارهای واژگانی و بافتی بازنمایی می‌شود.

به‌عبارت دیگر، رابطه‌ی میان انواع ادراک حسی، سطوح مختلف دسترسی معرفتی و کارکردهای گفتمانی این افعال هنوز به طور جامع تبیین نشده و جای خالی تحلیلی یکپارچه که بتواند پیوستار ادراک حسی تا استنتاج ذهنی و گزارشگری گفتمانی را نشان دهد، به‌وضوح احساس می‌شود. این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها است که افعال حسی در زبان فارسی چگونه کارکرد گواه‌نمایی می‌یابند و چه نقش‌هایی در بازنمایی منبع دانش ایفا می‌کنند؟ آیا می‌توان افعال حسی فارسی را بر اساس میزان دسترسی معرفتی و نوع منبع دانش در قالب یک سلسله‌مراتب گواه‌نمایی سامان داد؟ چه رابطه‌ای میان ادراک حسی مستقیم، استنتاج ذهنی و گزارشگری گفتمانی در کاربرد افعال حسی وجود دارد؟ این سلسله‌مراتب چه تصویری از نظام گواه‌نمایی غیرصرفی در زبان فارسی ارائه می‌دهد؟

این پژوهش می‌کوشد پیوند میان تجربه‌ی ادراکی، فرایندهای شناختی و کارکردهای گفتمانی افعال حسی را روشن سازد و تصویری جامع‌تر از نظام گواه‌نمایی غیرصرفی در زبان فارسی ارائه دهد. اهمیت این پژوهش از چند منظر قابل طرح است: نخست، از منظر نظری، این مطالعه به غنای مباحث مربوط به گواه‌نمایی در زبان‌های فاقد مقوله‌ی دستوری مستقل می‌افزاید و نشان می‌دهد که چگونه زبان فارسی از منابع معنایی و شناختی برای رمزگذاری منبع دانش بهره می‌گیرد. دوم، از منظر زبان‌شناسی شناختی، پژوهش حاضر نقش تجربه‌ی حسی را در شکل‌دهی ساختارهای معرفتی زبان برجسته می‌سازد. سوم، از منظر کاربردی، نتایج این تحقیق می‌تواند در حوزه‌هایی چون تحلیل گفتمان، آموزش زبان فارسی، ترجمه و مطالعات تطبیقی زبان‌ها سودمند باشد.

۲. مبانی نظری

مبانی نظری این پژوهش به بررسی چارچوب مفهومی گواه‌نمایی و جایگاه آن در مطالعات زبان‌شناختی اختصاص دارد. در این بخش، ابتدا مفهوم گواه‌نمایی و تعاریف ارائه‌شده برای آن مطرح می‌شود و سپس طبقه‌بندی‌ها و تمایزهای موجود در این حوزه بررسی می‌گردد. همچنین، برای تبیین دقیق‌تر این مقوله، مرزهای مفهومی آن با مفاهیم نزدیک و مرتبط مشخص می‌شود.

۲-۱ گواه‌نمایی: تعریف، طبقه‌بندی و مرزهای مفهومی

گواه‌نمایی یکی از مقولات بنیادین در مطالعات معناشناسی و زبان‌شناسی شناختی است که به شیوه‌ی بازنمایی منبع اطلاعات در زبان مربوط می‌شود. به بیان دیگر، این مقوله نشان می‌دهد که گوینده بر چه اساسی و از چه طریقی به محتوای گزاره دست یافته است (آیخنوالد^۱، ۲۰۰۴). از این منظر، گواه‌نمایی به پرسش «گوینده این اطلاعات را از کجا به دست آورده است؟» پاسخ می‌دهد و رابطه‌ی میان زبان، ادراک و شناخت را آشکار می‌سازد.

در مطالعات رده‌شناختی، گواه‌نمایی معمولاً بر پایه‌ی نوع دسترسی معرفتی گوینده طبقه‌بندی می‌شود. یکی از تأثیرگذارترین الگوها در این زمینه، طبقه‌بندی ویلت^۲ (۱۹۸۸) است که نظام‌های گواه‌نمایی را به سه حوزه‌ی اصلی تقسیم می‌کند: (۱) گواه‌نمایی مستقیم، که مبتنی بر ادراک حسی مستقیم گوینده است؛ (۲) گواه‌نمایی غیرمستقیم استنباطی، که بر شواهد، قرائن یا استدلال

¹ Aikhenvald

² Willett

منطقی استوار است؛ و ۳) گواه‌نمایی گزارشی، که به اطلاعات نقل‌شده از دیگران مربوط می‌شود. این تقسیم‌بندی، مبنای بسیاری از پژوهش‌های رده‌شناختی بعدی قرار گرفته است.

چیف^۱ (۱۹۸۶) با رویکردی شناختی‌تر، گواه‌نمایی را در پیوند با مفهوم «وضعیت آگاهی» تحلیل می‌کند و معتقد است که بازنمایی زبانی منبع اطلاعات، تنها به منشأ داده‌ها محدود نمی‌شود، بلکه میزان آگاهی، تجربه و دسترسی ذهنی گوینده نیز در آن دخیل است. بر این اساس، گواه‌نمایی نه‌تنها یک مقوله‌ی نحوی یا معناشناختی، بلکه بخشی از سازمان معرفتی گفتار به‌شمار می‌رود.

در میان الگوهای موجود، چارچوب آخنوالد (۲۰۰۴) یکی از جامع‌ترین و پرکاربردترین الگوهای تحلیل گواه‌نمایی محسوب می‌شود و مبنای نظری پژوهش حاضر نیز قرار گرفته است. آخنوالد با بررسی گسترده‌ی زبان‌های جهان، گواه‌نمایی را به‌عنوان مقوله‌ای مستقل تعریف می‌کند که می‌تواند در زبان‌های مختلف به‌صورت دستوری، صرفی یا واژگانی نمود یابد. وی میان گواه‌نمایی مستقیم و غیرمستقیم تمایز قائل می‌شود و در حوزه‌ی گواه‌نمایی غیرمستقیم، دو زیرگونه‌ی اصلی استنباطی و گزارشی را بازمی‌شناسد. در این الگو، گواه‌نمایی مستقیم معمولاً شامل اطلاعات حاصل از ادراک دیداری یا حسی بی‌واسطه است، در حالی که گواه‌نمایی غیرمستقیم به اطلاعاتی مربوط می‌شود که از طریق استنتاج، شواهد یا نقل قول به دست آمده‌اند. همچنین آخنوالد نشان می‌دهد که برخی زبان‌ها تمایزهای دقیق‌تری، مانند دیداری در برابر غیردیداری یا استنباط مبتنی بر نتیجه در برابر استنباط منطقی، را نیز رمزگذاری می‌کنند.

پژوهش حاضر با تکیه بر چارچوب رده‌شناختی آخنوالد و بهره‌گیری از طبقه‌بندی ویلت، می‌کوشد نقش افعال حسی فارسی را در بازنمایی انواع گواه‌نمایی بررسی کند و نشان دهد که چگونه این افعال، در غیاب نظام دستوری مستقل گواه‌نمایی در زبان فارسی، کارکردهای معرفتی و استنادی را بر عهده می‌گیرند.

یکی از مباحث اساسی در این حوزه، تمایز میان گواه‌نمایی و وجهیت معرفتی^۲ است. دی‌هان^۳ (۱۹۹۹) و کورنیل^۴ (۲۰۰۹) بر این باورند که اگرچه این دو مقوله در بسیاری از زبان‌ها هم‌پوشانی دارند، اما از نظر مفهومی متمایزند؛ گواه‌نمایی به منبع اطلاعات مربوط می‌شود، در حالی که وجهیت معرفتی میزان اطمینان و تعهد گوینده نسبت به صدق گزاره را بازنمایی می‌کند. با این حال، در زبان‌هایی مانند فارسی که فاقد نظام دستوری مستقل برای گواه‌نمایی‌اند، این دو حوزه غالباً در سطح واژگانی و بافتی با یکدیگر تداخل می‌یابند و همین امر تحلیل افعال حسی را از منظر گواه‌نمایی و وجهیت معرفتی ضروری می‌سازد.

۲-۲ افعال حسی: رده‌شناسی، گسترش معنایی و سلسله‌مراتب

افعال حسی به عنوان یکی از کانونی‌ترین حوزه‌های واژگانی، بازتاب‌دهنده‌ی تجربه‌ی بی‌واسطه‌ی انسان از جهان پیرامون هستند. بررسی این افعال از منظر رده‌شناسی، امکان شناسایی الگوهای همگانی زبانی و فرایندهای گسترش معنایی آن‌ها را فراهم می‌آورد. با تبیین سلسله‌مراتب حسی، می‌توان دریافت که چگونه مفاهیم عینی در نظام‌های زبانی به مفاهیم انتزاعی و شناختی بدل می‌شوند. در ادامه، جهت تبیین دقیق‌تر این سازوکارها، به بررسی جایگاه این مقوله در مطالعات رده‌شناختی می‌پردازیم.

۲-۲-۱ جایگاه افعال حسی در مطالعات رده‌شناختی

¹ Chafe

² Epistemic modality

³ De Haan

⁴ Comillie

افعال حسی در مطالعات رده‌شناختی جایگاهی ویژه دارند، زیرا حلقه‌ی پیوند تجربه‌ی بدنی و بازنمایی زبانی را تشکیل می‌دهند. ویبرگ (۱۹۸۳) در بررسی گسترده‌ی خود بر روی زبان‌های جهان نشان داد که افعال ادراکی از الگوهای معنایی و نحوی نسبتاً نظام‌مندی پیروی می‌کنند. او دو نوع اصلی از افعال ادراکی را از هم متمایز کرد:

افعال تجربه‌گرم‌محور^۱: مانند «دیدن» و «شنیدن» که بر فعالیت ادراکی تجربه‌گر (گوینده) تأکید دارند

افعال محرک‌محور^۲: مانند «به نظر رسیدن» یا «شنیده شدن» که بر منبع ادراکی (محرک) متمرکزند

این تمایز نشان می‌دهد که افعال حسی ظرفیت بالایی برای گسترش به حوزه‌های شناختی و انتزاعی دارند، امری که در چارچوب معناشناسی شناختی تبیین می‌شود.

۲-۲-۲ گسترش معنایی و استعاره‌های مفهومی

سویتسر^۳ (۱۹۹۰) در چارچوب معناشناسی شناختی، گسترش معنایی افعال حسی را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که حوزه‌ی ادراک فیزیکی به عنوان مبنای استعاری برای حوزه‌ی شناخت عمل می‌کند. این دیدگاه مبتنی بر نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی (لیکاف و جانسون^۴، ۱۹۸۰) است که بر اساس آن، ساختارهای انتزاعی شناخت ریشه در تجربه‌های بدنی و حسی انسان دارند. در این چارچوب، نگاشت‌هایی مانند «دانستن، دیدن است» یا «فهمیدن، دیدن است» بازتاب ساختارهای مفهومی عمیق‌تری هستند که تجربه بدنی را به مفاهیم انتزاعی پیوند می‌دهند. این الگو در بسیاری از زبان‌ها از جمله فارسی مشاهده می‌شود، جایی که «دیدن» در کاربردهایی مانند «می‌بینم که حق با توست» به معنای فهم و درک به کار می‌رود.

۲-۲-۳ سلسله‌مراتب افعال حسی و تسلط بصری

یکی از یافته‌های مهم در رده‌شناسی افعال حسی، وجود نوعی سلسله‌مراتب میان حواس مختلف است. ویبرگ (۱۹۸۳، ۲۰۰۱) نشان داد که در بسیاری از زبان‌ها، افعال دیداری بیشترین دامنه‌ی گسترش معنایی را دارند و اغلب به حوزه‌های شناختی و گواه‌نمایی راه می‌یابند. پس از آن افعال شنیداری قرار می‌گیرند و سایر حواس (لامسه، بویایی، چشایی) معمولاً دامنه‌ی محدودتری دارند. این الگو که تحت عنوان «تسلط بصری» توصیف شده است (ایوانز و گرین^۵، ۲۰۰۶)، در زبان‌های اروپایی مانند انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و آلمانی به‌طور گسترده مطالعه شده است.

با این حال، پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که این سلسله‌مراتب لزوماً جهان‌شمول نیست. مجید و همکاران^۶ (۲۰۱۸) با بررسی زبان‌های مختلف نشان دادند که نظام‌های واژگانی حوزه‌ی ادراک در جهان تنوع قابل‌توجهی دارند و الگوی تسلط بصری در همه‌ی زبان‌ها یکسان نیست. عوامل فرهنگی، محیطی و شناختی می‌توانند ترتیب حواس را تغییر دهند. به بیان دیگر، افعال حسی در هر زبان نه تنها بازتاب‌دهنده‌ی تجربه‌ی ادراکی، بلکه نشان‌دهنده‌ی نظام‌های شناختی و فرهنگی خاص آن زبان نیز هستند (چیف، ۱۹۸۶؛ آخنوالد، ۲۰۰۴). این تنوع رده‌شناختی، اهمیت مطالعه‌ی زبان‌های فاقد نظام دستوری گواه‌نمایی مانند فارسی را دوچندان می‌کند.

۲-۲-۴ دستوری‌شدگی و تحول افعال حسی

¹ Experienter-oriented

² Stimulus-oriented

³ Sweetser

⁴ Lakoff & Johnson

⁵ Evans & Green

⁶ Majid et al

در چارچوب نظری دستوری‌شدگی، افعال حسی به‌عنوان یکی از منابع مهم تحول به حوزه‌های معرفتی، وجهی و گواه‌نمایی شناخته می‌شوند. هاینه و کوتیوا^۱ (۲۰۰۲) نشان داده‌اند که عناصر واژگانی دارای معنای عینی و قاموسی می‌توانند در اثر کاربردهای مکرر بافتی، به‌تدریج دچار کاهش معنایی و تعمیم کارکردی شوند و به حوزه‌های انتزاعی‌تر راه یابند. نارروگ و هاینه^۲ (۲۰۱۱) تأکید می‌کنند که این تحول غالباً در مسیری یک‌سویه از معنای ادراکی عینی به معنای ذهنی معرفتی و در نهایت به نشانگرهای نحوی یا وجهی تثبیت‌شده حرکت می‌کند. در این فرآیند، فعل حسی که در مرحله‌ی نخست به تجربه‌ی ادراکی مستقیم ارجاع دارد، در بافت‌های ثانویه به بیان ارزیابی معرفتی یا منبع اطلاعات گسترش می‌یابد. این روند نمونه‌ای شاخص از «ذهنی‌شدگی»^۳ در تغییر معنایی است؛ مفهومی که نشان می‌دهد معنا از بازنمایی وضعیت عینی در جهان خارج به بازنمایی نگرش و میزان تعهد گوینده منتقل می‌شود (تراگوت^۴، ۱۹۸۹). بدین‌ترتیب، افعال حسی می‌توانند در مسیر دستوری‌شدگی به ابزارهای رمزگذاری گواه‌نمایی بدل شوند؛ یعنی به نشانگرهایی که نوع دسترسی گوینده به اطلاعات (مستقیم، شنیده، استنباطی و غیره) را مشخص می‌کنند.

این چارچوب نظری دو پیامد تحلیلی دارد: نخست آن‌که کاربردهای گواه‌نمایی افعال حسی در فارسی را می‌توان نه صرفاً به‌مثابه کاربردی استعاری، بلکه مرحله‌ای در پیوستار تحول دستوری دانست. دوم آن‌که سلسله‌مراتب ادراکی می‌تواند در مسیر دستوری‌شدگی نیز بازتاب یابد؛ به این معنا که افعال مرتبط با حواس برجسته‌تر (به‌ویژه بینایی) آمادگی بیشتری برای گسترش به حوزه‌های معرفتی دارند. در نتیجه، یافته‌های توصیفی پژوهش درباره‌ی توزیع و کارکرد افعال حسی، در پرتو نظریه‌ی دستوری‌شدگی، قابل تبیین در سطحی رده‌شناختی و شناختی خواهند بود.

۲-۳ افعال حسی در مقام ابزار گواه‌نمایی

۲-۳-۱ پیوند ادراک حسی و منبع دانش

افعال حسی به عنوان ابزارهای اصلی بازنمایی تجربه‌ی ادراکی، در تعیین منبع اطلاعات و اعتبار گزاره‌ها نقش محوری دارند. این افعال به زبان امکان می‌دهند تا میان تجربه‌ی مستقیم و غیرمستقیم تمایز قائل شود و بدین ترتیب یکی از ابزارهای اصلی بیان گواه‌نمایی محسوب می‌شوند (آیخنوالد، ۲۰۰۴). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که گواه‌نمایی از طریق افعال حسی به دو شیوه‌ی عمده تحقق می‌یابد:

بازنمایی تجربه مستقیم و ملموس که با ادراک حسی بی‌واسطه مطابقت دارد

گزارش غیرمستقیم یا استنباطی که نشان‌دهنده سطحی از قطعیت و واسطه‌گی معرفتی است (چیف، ۱۹۸۶؛ ویبرگ، ۱۹۸۳)

در این چارچوب، افعال حسی نه تنها تجربه‌ی ادراکی را نشان می‌دهند، بلکه می‌توانند میزان اطمینان گوینده از گزاره را نیز منتقل کنند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶). برای مثال، در عبارت «دیدم که او آمد»، فعل «دیدن» هم تجربه‌ی مستقیم را نشان می‌دهد و هم منبع اطلاعات را مشخص می‌کند. پژوهش‌های میان‌زبانی نشان می‌دهند که در بسیاری از زبان‌ها، تسلط حس بینایی در بیان گواه‌نمایی بارز است و افعال شنیداری در جایگاه دوم قرار می‌گیرند، در حالی که سایر حواس نقش ثانویه دارند (ویبرگ، ۲۰۰۱).

۲-۳-۲ تمایز فعل حسی و نوع گواه‌نمایی: نکته‌ای روش‌شناختی

^۱ Heine & Kuteva

^۲ Narrog & Heine

^۳ Mentalization

^۴ Traugott

یکی از نکات روش‌شناختی مهم در تحلیل گواه‌نمایی افعال حسی، تفکیک دقیق میان «ماهیت حسی فعل» و «نوع گواه‌نمایی» است. افعال حسی به لحاظ رده‌ی واژگانی، به حوزه‌ی ادراک تعلق دارند (دیدن، شنیدن، لمس کردن و غیره)؛ اما نوع گواه‌نمایی (مستقیم، استنتاجی، گزارشی) امری معرفتی است که به نحوه‌ی دسترسی گوینده به اطلاعات مربوط می‌شود (آیخوالد، ۲۰۰۴). برای مثال، فعل «دیدن» در کاربرد اولیه خود (مانند «تصادف را دیدم») بازنمای گواه‌نمایی مستقیم است، اما در کاربرد ثانویه (مانند «آن‌طور که اوضاع را می‌بینم، شرایط مساعد نیست») بازنمای گواه‌نمایی استنتاجی و ارزیابانه است. بنابراین، تحلیل گواه‌نمایی افعال حسی نیازمند توجه به بافت کاربرد و تمایز میان سطوح مختلف معنایی این افعال است.

بر اساس مبانی نظری ارائه‌شده، چارچوب اصلی پژوهش حاضر برای تحلیل گواه‌نمایی افعال حسی در زبان فارسی، الگوی رده‌شناختی آیخوالد (۲۰۰۴) است. این الگو با تفکیک انواع گواه‌نمایی مستقیم، استنباطی و گزارشی، مبانی تحلیل داده‌ها و تبیین کارکردهای معرفتی افعال حسی در پژوهش حاضر را فراهم می‌کند.

در کنار این چارچوب اصلی، از برخی رویکردهای مکمل نیز برای تفسیر ابعاد رده‌شناختی و شناختی داده‌ها بهره گرفته شده است. در سطح رده‌شناختی، سلسله‌مراتب افعال حسی ویبرگ (۱۹۸۳، ۲۰۰۱) و نقدهای مطرح‌شده درباره‌ی آن (مجید و همکاران، ۲۰۱۸) برای بررسی جایگاه حواس در سازمان‌دهی معنایی افعال حسی مورد توجه قرار گرفته‌اند. همچنین در سطح شناختی، نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) و دیدگاه سوییتسر (۱۹۹۰) درباره‌ی گسترش معنایی افعال حسی، در تحلیل گذار این افعال از حوزه‌ی ادراک حسی به حوزه‌های ذهنی و معرفتی به‌کار گرفته شده‌اند. افزون بر این، برای تبیین مرز میان گواه‌نمایی و وجهیت معرفتی، از دیدگاه‌های دی‌هان (۱۹۹۹) و کورنیلی (۲۰۰۹) استفاده شده است.

۲-۴ سلسله‌مراتب افعال حسی در مطالعات رده‌شناسی

مطالعات رده‌شناسی نشان داده‌اند که افعال حسی به‌طور نظام‌مند در یک سلسله‌مراتب معنایی قرار می‌گیرند که جایگاه هر حس با توجه به میزان دسترسی به اطلاعات و اعتبار گزاره‌ها مشخص می‌شود (ویبرگ، ۱۹۸۳). بر اساس این الگو، حس بینایی بیشترین اعتبار را دارد و اغلب در رأس سلسله‌مراتب قرار می‌گیرد، در حالی که شنیدن، لمس کردن، چشیدن و بوییدن به ترتیب در جایگاه‌های پایین‌تر واقع می‌شوند (ویبرگ، ۲۰۰۱). این سلسله‌مراتب به‌ویژه در زبان‌های اروپایی مانند انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی و آلمانی مورد مطالعه قرار گرفته و بازنمایی‌های مختلف حواس در سطح دستوری و واژگانی تحلیل شده‌اند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶). پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهند که این سلسله‌مراتب، اگرچه به‌صورت کلی در بسیاری از زبان‌ها قابل مشاهده است، اما جهان‌شمول نیست و تفاوت‌های فرهنگی، محیطی و شناختی می‌تواند ترتیب حواس را تغییر دهد. به بیان دیگر، افعال حسی در هر زبان نه تنها بازتاب‌دهنده‌ی تجربه‌ی ادراکی بلکه نشان‌دهنده‌ی نظام‌های شناختی و فرهنگی خاص آن زبان نیز هستند (چیف، ۱۹۸۶؛ آیخوالد، ۲۰۰۴). در نتیجه، بررسی سلسله‌مراتب افعال حسی این امکان را می‌دهد تا هم مرزبندی‌های معنایی بین زبان‌ها تحلیل شود و هم تفاوت‌های فرهنگی و شناختی در استفاده از افعال حسی شناسایی گردند.

۲-۵ افعال حسی و نقش آن‌ها در بیان گواه‌نمایی

افعال حسی به‌عنوان یکی از اجزای بنیادین زبان، نه تنها تجربه‌های ادراکی انسان را بازنمایی می‌کنند، بلکه در تعیین منبع اطلاعات و اعتبار گزاره‌ها نقش محوری دارند. این افعال، مانند دیدن، شنیدن، چشیدن، بوییدن و لمس کردن، به زبان امکان می‌دهند تا بین تجربه‌ی مستقیم و غیرمستقیم تمایز قائل شود و بدین ترتیب ابزار اصلی برای بیان گواه‌نمایی محسوب می‌شوند (آیخوالد، ۲۰۰۴). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که گواه‌نمایی در زبان از طریق افعال حسی به دو شیوه عمده تحقق می‌یابد: نخست، بازنمایی تجربه‌ی مستقیم و ملموس که با حس انسانی مطابقت دارد؛ دوم، گزارش غیرمستقیم یا استنباطی که نشان‌دهنده‌ی سطحی از قطعیت گزاره است (چیف، ۱۹۸۶؛ ویبرگ، ۱۹۸۳).

در این چارچوب، افعال حسی نه تنها تجربه‌ی ادراکی را نشان می‌دهند، بلکه می‌توانند میزان اطمینان گوینده از گزاره را نیز منتقل کنند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶). به‌عنوان مثال، در عبارت «دیدم که او آمد»، فعل «دیدن» هم تجربه‌ی مستقیم را نشان می‌دهد و هم منبع اطلاع را مشخص می‌کند. پژوهش‌های میان‌زبانی نیز نشان می‌دهند که در بسیاری از زبان‌ها، تسلط حس بینایی در بیان گواه‌نمایی بارز است و افعال شنیداری در جایگاه دوم قرار می‌گیرند، در حالی که سایر حواس نقش ثانویه دارند (ویبرگ، ۲۰۰۱). بنابراین، تحلیل افعال حسی در ارتباط با گواه‌نمایی، علاوه بر درک ساختارهای معنایی و نحوی زبان، امکان بررسی تفاوت‌های فرهنگی در بازنمایی تجربه و تعیین منابع اطلاع را فراهم می‌آورد (آیخنوالد، ۲۰۰۴).

در زبان فارسی، افعال حسی نقش کلیدی در بیان گواه‌نمایی دارند. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که در بسیاری از متون فارسی، افعال دیداری و شنیداری غالب‌ترین ابزارهای بیان منبع اطلاعات و سطح قطعیت گزاره هستند (افراشی و صامت، ۱۳۹۳؛ افراشی و عسگری، ۱۳۹۶). به‌طور مشخص، فعل «دیدن» در متون فارسی هم تجربه‌ی مستقیم را نشان می‌دهد و هم نشان‌دهنده‌ی اعتبار گزاره است، در حالی که «شنیدن» به‌طور عمده برای بیان اطلاع از طریق تجربه‌ی شنوایی به کار می‌رود (موسوی و عموزاده، ۱۳۹۴). پژوهش‌های پیکره‌بنیاد نیز نشان داده‌اند که افعال حسی فارسی اغلب در ترکیب‌های متعددی ظاهر می‌شوند که معانی متفاوتی ایجاد می‌کنند؛ اما تحلیل سلسله‌مراتب گواه‌نمایی بیشتر به دسته‌بندی معنایی خالص و مقایسه‌ی جایگاه حواس محدود شده است (افراشی و جولایی، ۱۳۹۹). این ویژگی باعث می‌شود که زبان فارسی نمونه‌ی مناسبی برای تحلیل نظام‌مند افعال حسی و بررسی تأثیرات فرهنگی بر گواه‌نمایی در زبان باشد (شریفی و یزدان‌مهر، ۱۴۰۱).

بر اساس چارچوب نظری ارائه‌شده، می‌توان فرض کرد که افعال حسی فارسی در تقاطع سه حوزه قرار دارند:

۱. ادراک بدنی
۲. شناخت و ارزیابی معرفتی
۳. نشان‌گذاری منبع اطلاعات

تحلیل این افعال در چارچوب رده‌شناختی نه‌تنها به توصیف دقیق‌تر فارسی کمک می‌کند، بلکه امکان مقایسه‌ی آن با زبان‌های دارای نظام صرفی گواه‌نمایی را فراهم می‌آورد و جایگاه آن را در نقشه‌ی جهانی افعال حسی مشخص‌تر می‌سازد. افعال حسی از مهم‌ترین ابزارهای زبانی برای بازنمایی تجربه‌ی ادراکی و انتقال شواهد معرفتی به شمار می‌روند. این افعال نه‌تنها تجربه‌های بدنی اولیه مانند دیدن، شنیدن یا بوییدن را رمزگذاری می‌کنند، بلکه در سطوح انتزاعی‌تر، در بیان ارزیابی‌های شناختی درجه‌ی قطعیت گزاره و منبع اطلاعات نیز نقش دارند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶). پژوهش‌های رده‌شناختی نشان داده‌اند که افعال حسی در زبان‌های مختلف به‌صورت نظام‌مند در تعامل میان ادراک، معنا و ساختار نحوی عمل می‌کنند و اغلب به حوزه‌ی گواه‌نمایی گسترش می‌یابند (ویبرگ، ۱۹۸۳؛ ۲۰۰۱). یکی از مفاهیم کلیدی در این حوزه، سلسله‌مراتب افعال حسی است؛ بدین معنا که حواس مختلف از نظر میزان دسترسی به اطلاعات و درجه‌ی اعتبار معرفتی، جایگاه یکسانی ندارند. در بسیاری از زبان‌ها، افعال دیداری در رأس این سلسله‌مراتب قرار می‌گیرند و پس از آن افعال شنیداری و سپس سایر حواس واقع می‌شوند؛ الگویی که معمولاً تحت عنوان «تسلط بصری» توصیف می‌شود (ویبرگ، ۱۹۸۳؛ ایوانز و گرین، ۲۰۰۶). با این حال، مطالعات میان‌زبانی جدید نشان داده‌اند که این سلسله‌مراتب لزوماً جهان‌شمول نیست (آیخنوالد، ۲۰۰۴).

۳. پیشینه‌ی پژوهش

پژوهش درباره‌ی گواه‌نمایی و افعال حسی در دهه‌های اخیر، به یکی از حوزه‌های مهم مطالعات معناشناسی، رده‌شناسی و زبان‌شناسی شناختی تبدیل شده است. بخش قابل توجهی از این مطالعات بر رابطه‌ی میان ادراک حسی، منبع اطلاعات و میزان تعهد معرفتی گوینده تمرکز دارد و می‌کوشد نشان دهد که زبان‌ها چگونه تجربه‌ی ادراکی و شیوه‌ی دسترسی به اطلاعات را

بازنمایی می‌کنند. در این میان، افعال حسی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای زبانی بازنمایی تجربه‌ی ادراکی، نقش برجسته‌ای در انتقال اطلاعات مستقیم و غیرمستقیم دارند و می‌توانند در شکل‌گیری ساخت‌های گواه‌نمایی مشارکت کنند.

در مطالعات اولیه‌ی گواه‌نمایی، تمرکز پژوهشگران عمدتاً بر زبان‌هایی بود که دارای نظام دستوری صریح برای رمزگذاری منبع اطلاعات بودند. با این حال، به‌تدریج توجه پژوهش‌ها به زبان‌هایی جلب شد که فاقد نظام دستوری مستقل گواه‌نمایی‌اند و از ابزارهای واژگانی و گفتمانی برای بیان منبع اطلاعات استفاده می‌کنند. در این راستا، چیف (۱۹۸۶) با طرح مفهوم «وضعیت آگاهی» نشان داد که گواه‌نمایی صرفاً به منبع اطلاعات محدود نمی‌شود، بلکه با میزان آگاهی و دسترسی ذهنی گوینده نیز پیوند دارد. پس از آن، ویلت (۱۹۸۸) در مطالعه‌ی رده‌شناختی، گونه‌های اصلی گواه‌نمایی را به مستقیم، استنباطی و گزارشی تقسیم کرد و چارچوبی فراهم آورد که مبنای بسیاری از پژوهش‌های بعدی قرار گرفت.

در دهه‌های بعد، مطالعات گواه‌نمایی به سمت تحلیل نقش ساخت‌های واژگانی و افعال حسی در انتقال منبع اطلاعات گسترش یافت. ویت (۲۰۱۰) در یکی از پژوهش‌های مهم در زبان‌های انگلیسی و آلمانی نشان داد که حتی در زبان‌هایی فاقد گواه‌نمایی دستوری، افعال ادراک مانند see و hear می‌توانند کارکردهای گواه‌نمایی داشته باشند و منبع دانش را بازنمایی کنند. اهمیت این پژوهش در آن است که گواه‌نمایی را از سطح صرفی و دستوری فراتر می‌برد و آن را به‌عنوان سازوکاری معناشناختی و واژگانی نیز تحلیل می‌کند.

در ادامه‌ی این رویکرد، مارین‌آرسه و همکاران^۱ (۲۰۱۷) بر ابعاد معناشناختی و گفتمانی گواه‌نمایی در زبان‌هایی مانند انگلیسی، آلمانی و اسپانیایی تأکید کردند و نشان دادند که در این زبان‌ها، گواه‌نمایی غالباً از طریق ساخت‌های واژگانی، قیود و الگوهای نحوی منعطف تحقق می‌یابد. این پژوهش همچنین بر تمایز میان گواه‌نمایی و وجهیت معرفتی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که اگرچه این دو حوزه هم‌پوشانی دارند، اما از نظر مفهومی یکسان نیستند.

سودرکویست (۲۰۲۰) با تمرکز بر داده‌های گفتاری انگلیسی، بُعد اجتماعی گواه‌نمایی را بررسی کرد و نشان داد که کاربرد انواع گواه‌نمایی، به‌ویژه گواه‌نمایی شنیداری و استنباطی، می‌تواند تحت تأثیر متغیرهایی مانند سن و جنسیت قرار گیرد. نتایج این پژوهش نشان داد که گواه‌نمایی صرفاً یک پدیده‌ی نحوی یا معنایی نیست، بلکه در تعاملات اجتماعی و گفتمانی نیز نقش دارد.

در پژوهش‌های جدیدتر، کارِترو و همکاران (۲۰۲۳) با بررسی زبان اسپانیایی نشان دادند که گواه‌نمایی در بسیاری از موارد با وجهیت معرفتی هم‌پوشانی دارد و نمی‌توان آن را جدا از بافت کاربردی و ساخت‌های معنایی تحلیل کرد. این پژوهش اهمیت تحلیل معناشناختی و کاربردی گواه‌نمایی را در زبان‌های فاقد نظام دستوری مستقل برجسته می‌سازد و از این جهت برای بررسی زبان فارسی اهمیت دارد.

در زبان فارسی نیز پژوهش‌هایی درباره‌ی گواه‌نمایی انجام شده است، هرچند این حوزه هنوز به‌صورت گسترده و نظام‌مند بررسی نشده است. رضایی (۱۳۹۳) از نخستین پژوهشگرانی است که مسئله‌ی گواه‌نمایی را در فارسی از منظر رده‌شناختی بررسی کرده و نشان داده است که فارسی، علی‌رغم فقدان نظام دستوری مستقل، از راهبردهای متنوعی برای بیان منبع اطلاعات بهره می‌گیرد. گندمکار (۱۳۹۸) نیز با رویکردی معناشناختی نشان می‌دهد که گواه‌نمایی در فارسی بیشتر از طریق عناصر کل‌جمله‌ای، ساخت‌های نحوی و ابزارهای گفتمانی تفسیر می‌شود و نه صرفاً از طریق یک نشانگر دستوری منفرد.

در ادامه‌ی این مطالعات، مهرابی و محمودی (۱۳۹۹) با رویکرد روان‌شناسی زبان، درک شنیداری گواه‌نمایی را در فارسی، ترکی و انگلیسی مقایسه کردند و نشان دادند که میزان دستوری‌شدگی گواه‌نمایی بر پردازش ذهنی و سرعت تشخیص منبع اطلاعات

^۱ Marín-Arrese et al

تأثیر دارد. آنان در پژوهشی دیگر (۱۴۰۰) به بررسی واقعیت روان‌شناختی سلسله‌مراتب گواه‌نمایی در فارسی پرداختند و نشان دادند که انواع مختلف گواه‌نمایی از نظر پردازشی و شناختی یکسان نیستند.

از مهم‌ترین پژوهش‌های داخلی در این حوزه، مطالعه‌ی رضایی و دلکرمی (۱۴۰۰) است که به بررسی جایگاه گواه‌نمایی در فارسی معاصر می‌پردازد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که فارسی، افزون بر ابزارهای واژگانی و نحوی، از برخی ساخت‌های فعلی مانند ماضی نقلی نیز برای بازنمایی اطلاعات غیرمستقیم استفاده می‌کند. این یافته بیانگر آن است که گواه‌نمایی در فارسی مجموعه‌ای از راهبردهای دستوری‌شده و غیردستوری را دربرمی‌گیرد.

البته پژوهش‌هایی در زمینه‌هایی مرتبط با رویکرد رده‌شناختی و در ارتباط با اعضای بدن و نقش دیداری و شنیداری انجام شده است که می‌توان به رضایی و عباسپور (۱۴۰۳) اشاره کرد. در این مقاله با اتخاذ رویکردی رده‌شناختی، به بررسی تطبیقی واژگان مرتبط با اعضای بدن در زبان‌های فارسی و انگلیسی پرداخته می‌شود. هدف این پژوهش، بررسی وجوه اشتراک و افتراق این دو زبان در نام‌گذاری و طبقه‌بندی اندام‌های تحتانی بدن انسان و همچنین ارزیابی اعتبار جهانی‌های زبان در این حوزه است. بررسی جهانی‌های زبان نشان می‌دهد اکثر جهانی‌ها در هر دو زبان صدق می‌کنند، اما نام‌گذاری مجزای انگشتان دست‌وپا، در زبان فارسی صدق نمی‌کند. این یافته‌ها مؤید این نکته است که زبان‌ها، در عین داشتن اشتراکات، می‌توانند نظام‌های معنایی متفاوتی برای توصیف بدن انسان داشته باشند که مصداق این موضوع را در مورد گواه‌نمایی افعال حسی در زبان‌های مختلف نیز شاهد بودیم.

از آنجاییکه استفاده از کلماتی که به اعضای بدن اشاره دارد می‌تواند به ما کمک کند تا احساسات خود را با دقت بیشتری بیان کنیم. در پژوهش رضایی و ثامنیان (۱۴۰۲) سعی بر آن شده است که نگاهی به بررسی الگوهای رده‌شناسی واژگانی نقش نام اندام‌ها در بیان احساسات فارسی‌زبانان داشته باشند. یافته‌ها نشان می‌دهد از واژه‌های دل، چشم، قلب و جگر بیشتر از سایر واژه‌ها در زبان فارسی برای بیان احساسات بهره گرفته شده است. براساس تحلیل انجام شده می‌توان گفت که نام‌اندام‌ها بر اساس ویژگی ارتباط استعاری که با احساسات دارند دسته‌بندی می‌شوند.

با وجود گسترش مطالعات گواه‌نمایی در زبان‌های مختلف و نیز انجام پژوهش‌هایی درباره‌ی فارسی، هنوز خلأهایی در این حوزه وجود دارد. بیشتر پژوهش‌های پیشین، یا بر نظام‌های کلی گواه‌نمایی تمرکز داشته‌اند یا افعال حسی را به‌صورت پراکنده و غیرنظام‌مند بررسی کرده‌اند. در زبان فارسی نیز تاکنون پژوهش مستقلی که به‌طور منسجم و رده‌شناختی، سلسله‌مراتب گواه‌نمایی افعال حسی را تحلیل کند و نقش هر یک از حواس را در بازنمایی منابع مستقیم و غیرمستقیم اطلاعات نشان دهد، انجام نشده است. پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر چارچوب رده‌شناختی آخنوالد (۲۰۰۴) و بهره‌گیری از تحلیل معناشناختی و کاربردی، این خلأ را تا حدی برطرف کند.

۴. روش‌شناسی

پژوهش حاضر از نوع توصیفی - تحلیلی و با رویکرد پیکره‌بنیاد انجام شده است و هدف آن بررسی نقش افعال حسی در بازنمایی گواه‌نمایی و استخراج سلسله‌مراتب گواه‌نمایی در زبان فارسی است. چارچوب اصلی تحلیل بر الگوی رده‌شناختی گواه‌نمایی آخنوالد (۲۰۰۴) استوار است. در این الگو، گواه‌نمایی بر اساس نوع دسترسی گوینده به اطلاعات به دو حوزه‌ی اصلی مستقیم و غیرمستقیم تقسیم می‌شود. گواه‌نمایی مستقیم به اطلاعات حاصل از ادراک بی‌واسطه‌ی گوینده اشاره دارد، در حالی که گواه‌نمایی غیرمستقیم شامل اطلاعات استنتاجی و گزارشی است.

بر این اساس، در پژوهش حاضر افعال حسی فارسی بر پایه‌ی نوع کارکرد آن‌ها در بازنمایی منبع اطلاعات تحلیل شدند. برای عملیاتی‌سازی الگوی آخنوالد، هر نمونه بر اساس سه نوع اصلی گواه‌نمایی کدگذاری شد:

(۱) گواه‌نمایی مستقیم؛

(۲) گواه‌نمایی استنتاجی؛

(۳) گواه‌نمایی گزارشی.

ملاک تشخیص این انواع، نحوه‌ی دسترسی گوینده به رویداد در بافت جمله بود. در گواه‌نمایی مستقیم، گوینده رویداد را به‌صورت حسی و بی‌واسطه تجربه کرده است؛ در گواه‌نمایی استنتاجی، اطلاعات از طریق قرائن و شواهد استنباط می‌شود؛ و در گواه‌نمایی گزارشی، اطلاعات از منبعی ثانویه یا نقل قول دیگران به دست می‌آید. در موارد ابهام، بافت گفتمانی جمله نیز در تحلیل لحاظ شد.

داده‌های پژوهش از پیکره‌ی بیجن‌خان و پیکره‌ی دادگان استخراج شدند. این پیکره‌ها شامل متون متنوع فارسی معاصر در ژانرهای خبری، علمی و ادبی‌اند و امکان بررسی کاربرد طبیعی افعال حسی را در بافت‌های گوناگون فراهم می‌کنند. نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند انجام شد و افعال حسی مرتبط با حوزه‌های پنج‌گانه‌ی ادراک، شامل بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه، انتخاب شدند. افعال مورد بررسی شامل «دیدن»، «شنیدن»، «بوییدن»، «چشیدن»، «حس کردن» و «بو کردن» بودند. برخی افعال مرکب مانند «مشاهده کردن»، «نگاه کردن» و «گوش دادن» به دلیل بسامد پایین یا نبود نمونه‌های کافی در پیکره، در تحلیل نهایی وارد نشدند.

پس از استخراج داده‌ها، جملاتی انتخاب شدند که در آن‌ها فعل حسی در بازنمایی منبع اطلاعات نقش داشت. معیارهای انتخاب شامل کامل بودن جمله، امکان بازیابی بافت گفتمانی و تعلق به فارسی معیار بود. در مقابل، نمونه‌های دارای ابهام ساختاری شدید یا کاربردهای کاملاً اصطلاحی حذف شدند. در مجموع، ۱۰۰ جمله برای تحلیل نهایی انتخاب شد.

در مرحله‌ی کدگذاری، هر جمله بر اساس چهار شاخص تحلیل شد:

(۱) نوع فعل حسی؛

(۲) نوع گواه‌نمایی بر اساس الگوی آبخنوالد؛

(۳) ساخت نحوی جمله؛

(۴) میزان تعهد معرفتی گوینده.

افعال حسی ابتدا بر اساس طبقه‌بندی ویبرگ (۱۹۸۳) در پنج حوزه‌ی ادراکی دسته‌بندی شدند، اما مبنای اصلی سلسله‌مراتب نهایی، نوع حس نبود، بلکه میزان دسترسی معرفتی و درجه‌ی قطعیت بود. در مواردی که افعال به‌صورت استعاری به کار رفته بودند، حوزه‌ی حسی اولیه حفظ شد، اما نوع خوانش معرفتی نیز ثبت گردید.

برای تحلیل میزان تعهد معرفتی، شاخص‌هایی مانند قیده‌های وجهی، ساخت‌های استنتاجی، زمان و وجه فعل و بافت گفتمانی در نظر گرفته شد. بر این اساس، میزان تعهد معرفتی در سه سطح قوی، متوسط و ضعیف طبقه‌بندی شد. افعال دپداری و شنیداری در کاربردهای ادراکی مستقیم معمولاً در سطح تعهد قوی قرار گرفتند، در حالی که کاربردهای استنتاجی یا استعاری در سطوح پایین‌تر جای گرفتند. پس از پایان کدگذاری، داده‌ها بر اساس میزان دسترسی مستقیم به اطلاعات و درجه‌ی قطعیت معرفتی در یک طیف سلسله‌مراتبی سازمان‌دهی شدند. این طیف از ادراک حسی مستقیم تا گواه‌نمایی استنتاجی و گزارشی امتداد داشت. سپس توزیع انواع گواه‌نمایی در ژانرهای مختلف بررسی و الگوهای همبستگی میان نوع حس، نوع گواه‌نمایی و میزان تعهد معرفتی تحلیل شد.

برای سنجش پایایی کدگذاری، ۲۰ درصد داده‌ها به‌صورت تصادفی توسط پژوهشگر دوم بازبینی شد. میزان توافق میان دو کدگذار با استفاده از ضریب کاپای کوهن محاسبه شد که مقدار ۰/۸۶ به دست آمد و نشان‌دهنده‌ی پایایی مطلوب کدگذاری بود.

۵. یافته‌ها و تحلیل داده‌ها

در این بخش، افعال حسی زبان فارسی بر اساس چارچوب رده‌شناختی گواه‌نمایی آبخنوالد (۲۰۰۴) تحلیل می‌شوند. تمرکز تحلیل بر چگونگی رمزگذاری منبع اطلاعات و میزان تعهد معرفتی گوینده در افعال حسی است. داده‌های پژوهش نشان می‌دهند که افعال دیداری در مقایسه با سایر حوزه‌های حسی، بیشترین پیوند را با گواه‌نمایی مستقیم دارند و معمولاً بیانگر دسترسی بی‌واسطه‌ی گوینده به رویداد هستند.

۵-۱ افعال دیداری و گواه‌نمایی مستقیم با بیشترین قطعیت

در چارچوب گواه‌نمایی، مشاهده‌ی دیداری معتبرترین منبع اطلاعات تلقی می‌شود؛ زیرا گوینده رویداد را به‌صورت مستقیم ادراک کرده است (آبخنوالد، ۲۰۰۴). داده‌های فارسی نیز نشان می‌دهند که فعل «دیدن» مهم‌ترین ابزار رمزگذاری گواه‌نمایی مستقیم دیداری است. نمونه‌های زیر این کارکرد را نشان می‌دهند:

(۱) من دیدم که تصادف جلوی ساختمان رخ داد.

(۲) با چشم خودم دیدم که در مغازه بسته شد.

(۳) دیدم که او نامه را پاره کرد و دور انداخت.

در نمونه‌های فوق، منبع اطلاعات بر تجربه‌ی مستقیم دیداری گوینده استوار است. فعل «دیدن» گوینده را در جایگاه شاهد عینی قرار می‌دهد و میزان تعهد معرفتی او نسبت به صدق گزاره را افزایش می‌دهد. همچنین، کاربرد ساخت‌هایی مانند «با چشم خودم» نقش تأکیدی دارد و اعتبار گواه‌نمایی مستقیم را تقویت می‌کند.

بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که افعال دیداری در متون روایی و خبری بسامد بالایی دارند؛ زیرا این افعال بیش از سایر حوزه‌های حسی با مفهوم مشاهده‌ی مستقیم و گزارش عینی رویداد مرتبط هستند. این یافته با مطالعات رده‌شناختی گواه‌نمایی هم‌خوان است که در آن‌ها ادراک دیداری معتبرترین نوع دسترسی معرفتی معرفی شده است (آبخنوالد، ۲۰۰۴: ۶۳-۶۵).

علاوه بر کاربردهای مستقیم، برخی نمونه‌ها نشان می‌دهند که فعل «دیدن» در بافت‌های شناختی نیز به‌کار می‌رود:

(۴) الان می‌بینم مشکل از کجا بوده است.

(۵) می‌بینم که حق با توست.

در این نمونه‌ها، فعل «دیدن» صرفاً به مشاهده‌ی فیزیکی اشاره ندارد، بلکه بیانگر نوعی درک، ارزیابی یا نتیجه‌گیری ذهنی است. بنابراین، کاربرد فعل از حوزه‌ی گواه‌نمایی مستقیم دیداری فاصله گرفته و به گواه‌نمایی استنتاجی نزدیک می‌شود.

نمونه‌ی زیر نیز همین ویژگی را نشان می‌دهد:

(۶) آن‌طور که اوضاع را می‌بینم، شرایط چندان مناسب نیست.

در این جمله، گوینده بر اساس شواهد و قرائن موجود به ارزیابی وضعیت می‌پردازد و وقوع رویداد را مستقیماً مشاهده نکرده است. در نتیجه، فعل «دیدن» در این ساخت، نقش استنتاجی پیدا می‌کند. این کاربرد نشان می‌دهد که مرز میان گواه‌نمایی مستقیم و استنتاجی در برخی افعال دیداری کاملاً ثابت نیست و می‌تواند وابسته به بافت گفتمانی تغییر کند.

نمونه‌های ادبی نیز این دوگانگی معنایی را تأیید می‌کنند:

(۷) من خود با چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود. (سعدی)

در این نمونه، تأکید بر «چشم خویشتن» نشانگر تقویت گواه‌نمایی مستقیم و افزایش اعتبار معرفتی گوینده است. در مقابل، در نمونه‌ی زیر فعل «دیدن» بیشتر جنبه‌ی ارزیابی ذهنی دارد:

(۸) دیدم که زمانه روی خوشی ندارد.

در این جمله، فعل «دیدن» نه به معنای مشاهده‌ی فیزیکی، بلکه بیانگر نوعی داوری و برداشت ذهنی از وضعیت است. بنابراین، افعال دیداری در زبان فارسی می‌توانند طیفی از معانی گواه‌نمایی، از مشاهده‌ی مستقیم تا استنتاج ذهنی، را پوشش دهند.

بررسی داده‌ها نشان می‌دهد که افعال دیداری در زبان فارسی، علاوه بر بازنمایی تجربه‌ی حسی، در بیان ارزیابی و استنتاج نیز نقش دارند. باین‌حال، حتی در کاربردهای استعاری و شناختی، این افعال همچنان نسبت به سایر افعال حسی از بالاترین میزان قطعیت و تعهد معرفتی برخوردارند. این امر نشان‌دهنده‌ی جایگاه برتر حوزه‌ی بینایی در سلسله‌مراتب گواه‌نمایی زبان فارسی است.

داده‌ها نشان می‌دهند که افعال بینایی، به‌ویژه «دیدن»، در فارسی قوی‌ترین پیوند را با گواه‌نمایی مستقیم دارند؛ به جمله‌ی زیر نگاه کنید :

(۹) دیدم که رفتارش نسبت به قبل عوض شده است.

در این مثال، اگرچه «تغییر رفتار» پدیده‌ای انتزاعی است، اما همچنان از طریق فعل بینایی رمزگذاری می‌شود. این امر نشان‌دهنده‌ی گسترش معنایی فعل «دیدن» از ادراک فیزیکی به ادراک شناختی است. باین‌حال، حتی در این کاربرد استعاری، فعل بینایی همچنان بالاترین درجه‌ی اعتبار معرفتی را حفظ می‌کند، زیرا مبنای داوری گوینده بر مشاهده‌ی مکرر و مستقیم استوار است.

این کاربردها نشان می‌دهد که بینایی در سطح شناختی با «دانستن» و «فهمیدن» هم‌ارز شده است؛ پدیده‌ای که در ادبیات زبان‌شناسی شناختی به‌عنوان برتری شناختی بینایی شناخته می‌شود (شکوهی و دیگران، ۲۰۱۵). جمله‌ی (۷) نیز این امر را نشان می‌دهد.

(۱۰) تصادف را دیدم.

در نگاه نخست با گزارشی از تجربه‌ی دیداری مستقیم مواجه هستیم؛ اما در بافت‌های گفتمانی خاص، این جمله می‌تواند به معنای «شواهد و نشانه‌های تصادف را مشاهده کردم» یا حتی «از اوضاع چنین استنباط کردم که تصادفی رخ داده است» به کار رود. از منظر رده‌شناسی گواه‌نمایی، چنین کارکردی نشان می‌دهد که مرز میان گواه‌نمایی مستقیم و غیرمستقیم در زبان فارسی

کاملاً مشخص نیست، بلکه طیفی از تعهد معرفتی را دربرمی‌گیرد. افعال دیداری می‌توانند در یک سر طیف، نشانگر تجربه‌ی بی‌واسطه («با چشم خود دیدم») و در سر دیگر، حامل معنای استنتاج یا قضاوت («می‌بینم که شرایط تغییر کرده است») باشند. این گسترش معنایی را می‌توان در چارچوب نظریه‌های استعاره‌ی مفهومی نیز توضیح داد؛ جایی که «دیدن» به‌صورت استعاره با «فهمیدن» و «درک کردن» هم‌ارز می‌شود (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰). بدین ترتیب، انتقال از ادراک حسی به شناخت ذهنی، نه امری تصادفی، بلکه بازتابی از الگوهای شناختی تثبیت‌شده در زبان است.

پیوند این بحث با حوزه‌ی فقه اسلامی نیز از منظر نظری قابل توجه است. در منابع فقهی، به‌ویژه در بحث شهادت، تأکید بر «مشاهده‌ی مستقیم» به‌عنوان معیار اعتبار گواهی، نشان‌دهنده‌ی جایگاه ممتاز ادراک دیداری در نظام معرفتی حقوقی است (حرعاملی، ۱۴۰۷ هـ.ق). با این حال، حتی در این حوزه نیز تفکیک میان مشاهده‌ی عینی و استنباط شخصی اهمیت اساسی دارد؛ به‌گونه‌ای که شهادت مبتنی بر «گمان» یا «تحلیل اوضاع» فاقد اعتبار حقوقی تلقی می‌شود. این تمایز فقهی، در سطح زبانی نیز بازتاب یافته است: زبان فارسی امکان تمایز میان «دیدم که اتفاق افتاد» و «به نظر می‌رسد که اتفاق افتاده است» را فراهم می‌کند و از طریق ابزارهای نحوی و واژگانی، درجات مختلف تعهد معرفتی را رمزگذاری می‌کند. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که برتری دیداری در سلسله‌مراتب گواه‌نمایی در زبان فارسی، اگرچه از نظر بسامدی و فرهنگی تثبیت شده است، اما از نظر معنایی، واجد انعطاف و گسترش استعاره‌ی است. فعل دیدن نه تنها شاخص تجربه‌ی مستقیم، بلکه ابزاری برای بیان استنتاج، ارزیابی و حتی موضع‌گیری گفتمانی است. این یافته، ضمن تأیید چارچوب رده‌شناختی گواه‌نمایی (آیخوالد، ۲۰۰۴؛ ۲۰۱۸)، نشان می‌دهد که تحلیل افعال حسی در فارسی باید همزمان ابعاد حسی، شناختی و گفتمانی را در نظر گیرد. در نتیجه، پیشنهاد می‌شود که در تحلیل داده‌های گواه‌نمایی افعال حسی، کاربردهای استنتاجی افعال دیداری به‌عنوان زیرمقوله‌ای مستقل از گواه‌نمایی مستقیم بررسی شوند؛ زیرا نادیده گرفتن این طیف معنایی می‌تواند به ساده‌سازی بیش از حد ساختار معرفتی زبان فارسی بیانجامد. چنین رویکردی امکان ارائه‌ی مدلی دقیق‌تر از تعامل میان ادراک، شناخت و نظام‌های فرهنگی-حقوقی را فراهم خواهد کرد.

حوزه حسی	تعداد	درصد
بینایی	58	64/4%
شنوایی	14	15/6%
لامسه	8	8/9%
بوایی	6	6/7%
چشایی	4	4/4%
مجموع	90	100%

جدول ۱. توزیع افعال حسی استخراج شده از پیکره بر اساس معیارهای پژوهش

داده‌های جدول حاضر حاصل استخراج و طبقه‌بندی نمونه‌های واجد افعال حسی در پژوهش حاضر است. این داده‌ها از میان جملات منتخب پیکره‌های مورد بررسی و بر اساس معیارهای پژوهش، از جمله ارتباط با کارکردهای گواه‌نمایی انتخاب شده‌اند؛ بنابراین ارقام جدول بازتاب توزیع کلی افعال حسی در زبان فارسی یا کل پیکره‌ها نیست بلکه توزیع نمونه‌های تحلیل شده در این پژوهش را نشان می‌دهد.

نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که حوزه‌ی بینایی با ۵۸ نمونه (۶۴/۴٪) بیشترین بسامد را در میان داده‌های بررسی‌شده دارد و فاصله‌ی آن با نزدیک‌ترین حوزه‌ی حسی، یعنی شنوایی (۱۵/۶٪)، قابل توجه است. این الگو با یافته‌های پژوهش شریفی و صبوری (۱۴۰۵) درباره‌ی «میانگین قدرت ادراکی حواس پنجگانه در زبان فارسی» همسو است. آنان نیز نشان داده‌اند که حس بینایی در زبان فارسی بالاترین جایگاه را در سلسله‌مراتب قدرت ادراکی دارد، در حالی که حس بویایی و چشایی کمترین میزان قدرت ادراکی را نشان می‌دهند.

هم‌سویی نتایج دو پژوهش را می‌توان در چارچوب فرضیه‌ی «غلبه‌ی دیداری» در مطالعات رده‌شناختی افعال حسی تفسیر کرد؛ فرضیه‌ای که بر نقش برجسته‌ی ادراک دیداری در سازمان‌دهی تجربه، دسترسی معرفتی و رمزگذاری اطلاعات زبانی تأکید دارد (ویبرگ، ۱۹۸۴؛ آبخنوالد، ۲۰۰۴).

برای بررسی معناداری تفاوت میان توزیع حوزه‌های حسی، آزمون χ^2 دو تک‌متغیره^۱ با فرض توزیع برابر اجرا شد. نتایج نشان داد که تفاوت مشاهده‌شده به‌طور معناداری از توزیع تصادفی فاصله دارد:

$$\chi^2(4) = 113.78$$

$$p < 0.001$$

این نتیجه بیانگر آن است که غلبه‌ی حوزه‌ی بینایی صرفاً یک گرایش اتفاقی در داده‌ها نیست، بلکه الگویی آماری و نظام‌مند محسوب می‌شود. برتری معنادار بینایی در این پیکره با سلسله‌مراتب رده‌شناختی منابع گواه‌نمایی هم‌خوان است؛ سلسله‌مراتبی که در آن ادراک دیداری معتبرترین و عینی‌ترین منبع دانش تلقی می‌شود (آبخنوالد، ۲۰۱۸). در این چارچوب، منابع دیداری در رأس طیف اعتبار معرفتی قرار دارند و سایر حواس جایگاهی پایین‌تر می‌یابند. افزون بر این، یافته‌ی حاضر با دیدگاه زبان‌شناسی شناختی نیز همسو است. در نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی مطرح‌شده در اثر (استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم)^۲ دیدن به‌عنوان مبنای مفهومی «دانستن» معرفی می‌شود. بسامد بالای افعال دیداری در داده‌های حاضر می‌تواند بازتاب همین هم‌ارزی شناختی باشد؛ به‌گونه‌ای که زبان فارسی، هم در سطح حسی و هم در سطح استعاری، برتری دیداری را تثبیت کرده است.

تحلیل کمی نشان داد که:

۱. توزیع حوزه‌های حسی در پیکره نامتوازن و به‌طور معناداری دیدارمحور است.

۲. غلبه‌ی افعال بینایی (۶۴/۴٪) از نظر آماری معنادار است. ($p < 0.001$)

۳. این الگو با چارچوب‌های رده‌شناختی و شناختی موجود هم‌راستا است.

بر این اساس، تحلیل کیفی پیشین نه‌تنها از نظر نظری، بلکه از منظر آماری نیز تأیید می‌شود و ادعای «برتری دیداری در نظام گواه‌نمایی فارسی» پشتوانه‌ی تجربی می‌یابد.

۵-۲ افعال شنیداری و گواه‌نمایی واسطه‌دار

¹ Goodness-of-Fit

² Metaphors We Live By

افعال شنوایی، به‌ویژه «شنیدن»، در داده‌ها اگرچه برای گواه‌نمایی مستقیم هم به کار می‌روند ولی عمدتاً برای بیان اطلاعاتی به کار می‌روند که منبع آن‌ها غیرمستقیم، گزارشی یا نقل‌شده است. از این‌رو، این افعال در سلسله‌مراتب گواه‌نمایی در مرتبه‌ای پایین‌تر از افعال بینایی قرار می‌گیرند.

(۱۱) شنیدم که قرار است قوانین جدیدی تصویب شود.

در این جمله، منبع اطلاعات به‌طور صریح مشخص نشده و گوینده خود را تنها دریافت‌کننده‌ی خبر معرفی می‌کند، نه ناظر مستقیم رویداد. این کاربرد «شنیدن» نشان‌دهنده‌ی گواه‌نمایی غیرمستقیم است و درجه‌ی تعهد معرفتی گوینده را کاهش می‌دهد. چنین ساختاری امکان فاصله‌گذاری گوینده از صدق گزاره را فراهم می‌کند.

(۱۲) با گوش خود لرزش صدایش را شنیدم و فهمیدم مضطرب است.

در این نمونه، شنیدن صدا یک تجربه‌ی حسی مستقیم است، اما نتیجه‌گیری درباره‌ی حالت روانی گوینده‌ی صدا (اضطراب) حاصل استنتاج شناختی است. بنابراین، فعل شنوایی در اینجا نقش واسطه‌ای میان ادراک حسی و استنباط معرفتی ایفا می‌کند و سطحی میانی از گواه‌نمایی را بازنمایی می‌کند. افعال شنوایی، هنگامی که ناظر بر ادراک مستقیم باشند، در حوزه‌ی گواه‌نمایی مستقیم قرار می‌گیرند؛ با این حال، در فارسی این افعال می‌توانند در کاربردهای گزارشی نیز ظاهر شوند که در آن صورت از حوزه‌ی ادراک حسی خارج می‌شوند.

(۱۳) شنیدم که قرار است امتحان عقب بیافتد.

(۱۴) از دوستانم شنیدم که او مهاجرت کرده است.

در این مثال‌ها، گوینده به‌صراحت منبع اطلاعات را شنیداری معرفی می‌کند و بدین‌وسیله فاصله‌ی معرفتی خود را از رویداد حفظ می‌نماید. چنین کاربردی با آنچه ویلت (۱۹۸۸) از گواه‌نمایی شنیداری به‌عنوان دانشی واسطه‌مند و نقل‌شده یاد می‌کند، هم‌راستا است. در زبان فارسی، افعال شنیداری اغلب در مرز میان گواه‌نمایی و گزارشگری گفتمانی قرار می‌گیرند (رضایی و دلکرمی، ۱۴۰۰). در فارسی، فعل «شنیدن» دو خوانش متمایز دارد: خوانش ادراکی^۱ و خوانش گزارشی^۲ تنها خوانش نخست در بازسازی سلسله‌مراتب حواس در این پژوهش لحاظ شده است. وقتی «شنیدن» به ادراک واقعی صوت ارجاع می‌دهد، گواه‌نمایی آن مستقیم است:

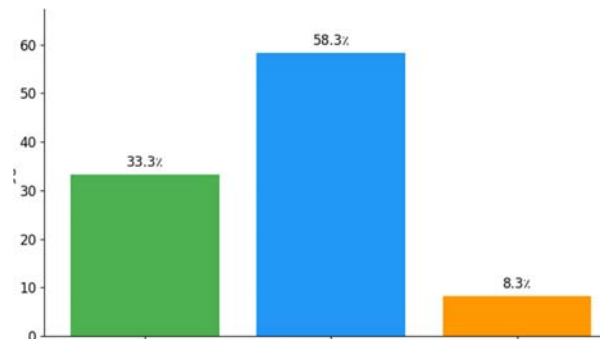
(۱۵) صدای قطرات باران را که روی شیروانی می‌خورد می‌شنیدم.

(۱۶) شنیدم در ناگهان بسته شد.

(۱۷) صدای گریه‌ی کودک را از اتاق کناری شنیدم.

^۱ perceptual

^۲ reportative



شکل ۱. نمودار میله‌ای توزیع انواع گواه‌نمایی در افعال شنیداری

همان طور که در این نمودار دیده می‌شود، خوانش مستقیم (ادراک صوتی با رنگ سبز) ۳۳٪ و خوانش گزارشی (نقل قول با رنگ آبی) ۵۸٫۳٪ و استنتاجی با رنگ نارنجی ۸٫۳٪ می‌باشد. در جمله‌های (۱۷-۱۵) منبع اطلاعات ادراک حسی مستقیم است. گوینده در موقعیت شاهد قرار دارد و تعهد معرفتی بالاست. با این حال، تفاوتی اساسی میان بینایی و شنوایی وجود دارد: ادراک دیداری معمولاً قابل اشتراک‌تر و قابل تأییدتر است. ادراک شنیداری اغلب وابسته به شرایط محیطی، فاصله، کیفیت صدا و تفسیر شنونده است. به همین دلیل، حتی در حالت ادراک مستقیم، شنوایی از نظر «قابلیت راستی‌آزمایی بین‌ذهنی» مرتبه‌ای پایین‌تر از بینایی دارد؛ نکته‌ای که در تحلیل‌های رده‌شناختی نیز گزارش شده است (آیخ‌نوالد، ۲۰۰۴: ۶۳-۶۵).

تحلیل افعال شنوایی با تکیه بر طبقه‌بندی ویلت (۱۹۸۸) نشان می‌دهد خوانش ادراکی فعل «شنیدن» با گواه‌نمایی مستقیم همخوانی دارد. خوانش گزارشی و نقل‌شده در فارسی نقش واسطه‌ای دارد و نشان‌دهنده گواه‌نمایی غیرمستقیم است. یافته‌ی جالب توجه این پژوهش، وجود کاربردهای استنتاجی افعال شنوایی است، که نشان می‌دهد مرز میان گواه‌نمایی مستقیم و غیرمستقیم در فارسی پیوسته و منعطف است. حتی در ادراک مستقیم، شنوایی نسبت به بینایی از نظر قابلیت راستی‌آزمایی بین‌ذهنی در مرتبه پایین‌تری قرار دارد، زیرا وابسته به شرایط محیطی، فاصله و تفسیر شنونده است. بدین ترتیب، تحلیل افعال شنیداری هم داده‌محور و هم نظریه‌محور شده و نشان می‌دهد که سلسله‌مراتب گواه‌نمایی در زبان فارسی انعطاف‌پذیر و چندبعدی است.

۵-۳ افعال لامسه، بویایی و چشایی و گواه‌نمایی فردمحور

افعال مربوط به حواس غیر دیداری و غیر شنیداری در داده‌ها بسامد کمتری دارند و اغلب به تجربه‌هایی اشاره می‌کنند که دامنه‌ی اعتبار آن‌ها محدود به گوینده است. این ویژگی موجب می‌شود که این افعال در سطوح پایین‌تری از سلسله‌مراتب گواه‌نمایی قرار گیرند.

(۱۸) سطح میز را لمس کردم و فهمیدم هنوز خیس است.

در این جمله، فعل «لمس کردم» به تجربه‌ی حسی مستقیم اشاره دارد، اما نتیجه‌گیری درباره‌ی وضعیت میز تنها برای گوینده معتبر است و امکان مشاهده‌ی همگانی ندارد. از این رو، با وجود ادراک مستقیم، درجه‌ی گواه‌نمایی آن نسبت به بینایی پایین‌تر است.

(۱۹) بوی گاز را حس کردم.

این مثال نشان‌دهنده‌ی ادراک بویایی مستقیم است، اما چنین ادراکی معمولاً فاقد شواهد بصری یا شنیداری همزمان است و به‌راحتی قابل‌راستی‌آزمایی برای دیگران نیست. بنابراین، گواه‌نمایی بویایی در فارسی ماهیتی فردمحور و محدود دارد.

(۲۰) طعم ترش غذا را چشیدم و حدس زدم فاسد شده است.

در این نمونه، فعل چشایی مبنای یک استنتاج معرفتی قرار می‌گیرد. با این حال، از آنجا که تجربه‌ی چشایی خصوصی‌ترین نوع تجربه‌ی حسی است، اعتبار گواه‌نمایی آن کمترین میزان را در میان افعال حسی دارد. افعال لامسه، مانند «لمس کردن» و «حس کردن» (در معنای جسمانی)، بیانگر تجربه‌ای مستقیم اما به‌شدت فردمحور هستند.

(۲۱) پارچه را لمس کردم؛ خیلی زبر بود.

(۲۲) دستش را گرفتم، سرد بود.

هرچند همه‌ی حواس به‌طور بنیادین بدن‌مند و شخص‌محورند، تمایز آن‌ها در چارچوب گواه‌نمایی بر پایه‌ی «درجه‌ی بینادهنیت» و «امکان دسترسی ادراکی مشترک» و نه صرفاً بر اساس شخصی‌بودن تجربه تبیین می‌شود. در ادراک لامسه، منبع دانش مستقیماً به تماس بدنی فرد با موضوع وابسته است و تحقق آن مستلزم درگیری فیزیکی مستقیم است؛ از این رو، داده‌ی ادراکی حاصل معمولاً به‌صورت هم‌زمان در دسترس چند ناظر قرار نمی‌گیرد، مگر آن‌که هر کدام همان تجربه‌ی بدنی را تکرار کنند. در مقابل، ادراک بینایی با وجود شخص‌محور بودن از ظرفیت بالاتری برای «دسترسی هم‌زمان و اشتراکی» برخوردار است؛ چندین ناظر می‌توانند در یک موقعیت واحد، بدون نیاز به تماس بدنی مستقیم، به داده‌ی ادراکی مشابهی دست یابند.

بنابراین، شخص‌محور بودن شرط لازم ادراک حسی است، اما شرط کافی برای تعیین جایگاه آن در سلسله‌مراتب گواه‌نمایی محسوب نمی‌شود. ملاک تعیین‌کننده، میزان قابلیت اشتراک‌گذاری و اعتبار بینادهنی داده‌ی ادراکی است. بر همین اساس، در توصیف‌های رده‌شناختی، لامسه غالباً در مرتبه‌ای پایین‌تر یا میانی نسبت به بینایی قرار می‌گیرد؛ نه به این دلیل که ذاتاً شخصی‌تر است، بلکه بدان سبب که درجه‌ی هم‌دستی‌بایی ادراکی و تأیید مستقل در آن محدودتر ارزیابی می‌شود (آیخنوالد، ۲۰۰۴؛ پالمر^۱، ۱۹۸۶؛ ویلت، ۱۹۸۸). افعال بویایی مانند «بوکردن» اغلب به تجربه‌ای درونی منجر می‌شوند که به‌سرعت با فرایند استنتاج ذهنی همراه می‌گردد.

(۲۳) بوی گاز می‌آمد؛ فکر کردم نشستی وجود دارد.

(۲۴) بوی دود را حس کردم، انگار چیزی می‌سوخت.

در این مثال‌ها، تجربه‌ی بویایی به‌تنهایی مبنای دانش قطعی نیست، بلکه به استنتاج و گمانه‌زنی منتهی می‌شود. از این رو، گواه‌نمایی افعال بویایی در فارسی اغلب از نوع استنباطی است و فاصله‌ی بیشتری با مشاهده‌ی مستقیم دارد (راسخ‌مهند، ۱۴۰۲). افعال چشایی، مانند «چشیدن»، در پایین‌ترین سطح سلسله‌مراتب گواه‌نمایی قرار می‌گیرند؛ زیرا تجربه‌ی چشایی کاملاً درونی، شخصی و وابسته به ارزیابی ذهنی فرد است.

(۲۵) غذا را چشیدم؛ به نظرم خیلی شور بود.

(۲۶) طعمش را دوست نداشتم، کمی تلخ می‌زد.

در این موارد، گزاره‌ها بیشتر بیانگر نگرش و داوری شخصی هستند تا انتقال دانش قابل تأیید. این وضعیت با یافته‌های میان‌زبانی هم‌خوان است؛ چراکه در بسیاری از زبان‌ها، چشایی و بویایی کمترین نقش را در نظام‌های گواه‌نمایی ایفا می‌کنند (ویلت، ۱۹۸۸).

¹ Palmer

کاربرد غالب	قابلیت راستی آزمایی	درجه تعهد معرفتی	بسامد	حوزه حسی
ادراک مستقیم شخصی	محدود	متوسط	۸٪	لامسه
استنتاج	بسیار محدود	ضعیف	۵٪	بویایی
ارزیابی ذهنی	فردی	بسیار ضعیف	۴٪	چشایی

جدول ۲. مقایسه افعال غیردیداری/غیرشنیداری از نظر شاخص‌های گواه‌نمایی

یافته‌های این بخش با پژوهش مهرابی و محمودی (۱۴۰۰) در تأیید واقعیت روان‌شناختی سلسله‌مراتب گواه‌نمایی همسو است. آنان نشان دادند که گواه‌نمایی مستقیم نیازمند فعال‌سازی حوزه‌های گسترده‌تری از قشر مغز (حافظه و توجه) است و بار شناختی بیشتری نسبت به گواه‌نمایی استنتاجی دارد. از این منظر، بسامد پایین افعال چشایی و بویایی را می‌توان به «فردمحوری» و محدودیت در «بینادهنیت» این تجربه‌ها نسبت داد که مستلزم پردازش شناختی متفاوتی هستند.

تحلیل داده‌های این پژوهش همچنین نشان می‌دهد که گرچه افعال دیداری در زبان فارسی به‌طور غالب به‌عنوان شاخص گواه‌نمایی مستقیم شناخته می‌شوند، اما این افعال الزاماً همواره حامل معنای ادراک بی‌واسطه و عینی نیستند. به بیان دقیق‌تر، فعل «دیدن» در کنار کارکرد حسی اولیه‌ی خود، ظرفیت معنایی گسترده‌ای برای انتقال استنتاج، برداشت ذهنی و ارزیابی موقعیتی دارد.

۵-۴ تأثیر ژانر بر توزیع گواه‌نمایی

بررسی تأثیر ژانر بر توزیع گواه‌نمایی مستلزم تبیین آن در چارچوبی معناشناختی و کارکردشناختی است؛ زیرا گواه‌نمایی در بسیاری از زبان‌ها می‌تواند به‌صورت دستوری یا واژگانی متجلی شود و بخشی از نظام گسترده‌تر بازنمایی موضع معرفتی گوینده به‌شمار آید (آیخنوالد، ۲۰۰۴). از منظر زبان‌شناسی نقش‌گرا، انتخاب‌های گواه‌نمایی در سطح معناهای بینافردی تحلیل می‌شوند و با نقش تعاملی متن و رابطه‌ی گوینده و مخاطب پیوند دارند (هالیدی^۱، ۲۰۱۴). بر این اساس، ژانر به‌عنوان الگوی تثبیت‌شده‌ی کنش اجتماعی، بر نحوه‌ی توزیع و بسامد نشانگرهای گواه‌نمایی اثر می‌گذارد (هالیدی، ۲۰۱۴).

ژانرهای گفتمانی از حیث هدف ارتباطی، ساختار بلاغی و هنجارهای نهادی متفاوت‌اند و همین تفاوت‌ها سبب می‌شود منابع گواه‌نمایی در هر ژانر به‌گونه‌ای متمایز توزیع شوند (آیخنوالد، ۲۰۰۴). در ژانر علمی، مشروعیت معرفتی از طریق استناد به منابع و ارجاع به داده‌ها تأمین می‌شود؛ از این‌رو، گواه‌نمایی نقلی و استنباطی بسامد بالاتری دارد (هالیدی، ۲۰۱۴). در چنین متونی، صورت‌هایی مانند «بر اساس داده‌ها» یا «پژوهش‌ها نشان می‌دهد» ابزارهایی برای کاهش تعهد شخصی و تقویت اعتبار گزاره‌اند (هالیدی، ۲۰۱۴). بنابراین، می‌توان انتظار داشت که در متون علمی فارسی،

^۱ Halliday

افعال حسی به‌ویژه افعال دیداری، بیش از آنکه در معنای ادراکی مستقیم به‌کار روند، در خوانش‌های استنباطی و معرفتی ظاهر شوند (آیخنوالد، ۲۰۰۴).

در ژانر خبری، توزیع گواه‌نمایی ماهیتی ترکیبی دارد؛ زیرا از یک‌سو ضرورت اطلاع‌رسانی ایجاب می‌کند که نقل قول و گزارش منبع برجسته شود و از سوی دیگر، مدیریت مسئولیت حقوقی مستلزم استفاده از صورت‌های غیرقطعی است (هالیدی، ۲۰۱۴). به همین دلیل، گواه‌نمایی نقلی و گزارش‌محور در کنار نشانگرهای استنباطی مانند «به نظر می‌رسد» یا «گفته می‌شود» بسامد بالایی دارد (آیخنوالد، ۲۰۰۴). این تنوع، بازتابی از کارکرد نهادی رسانه و ضرورت فاصله‌گذاری معرفتی گوینده است (هالیدی، ۲۰۱۴).

در ژانر روایی، به‌ویژه روایت ادبی، گواه‌نمایی تابع زاویه‌ی دید و کانون روایت است و از این‌رو، گواه‌نمایی ادراکی و درونی (فکری/احساسی) نقش برجسته‌تری می‌یابد (آیخنوالد، ۲۰۰۴). در روایت اول‌شخص، دسترسی مستقیم به تجربه‌های حسی و ذهنی راوی سبب افزایش بسامد افعال ادراکی می‌شود، در حالی که در روایت سوم‌شخص، فاصله‌ی روایی می‌تواند به گسترش صورت‌های گزارشی بیانجامد (هالیدی، ۲۰۱۴). از این منظر، تغییر ژانر یا زاویه‌ی دید می‌تواند الگوی توزیع گواه‌نمایی را به‌طور معنادار دگرگون کند (آیخنوالد، ۲۰۰۴). در گفتار محاوره‌ای، نشانگرهای گواه‌نمایی اغلب با کارکردهای بینافردی مانند حفظ همبستگی اجتماعی، کاهش قطعیت و مدیریت ادب زبانی همراهند (هالیدی، ۲۰۱۴). صورت‌هایی مانند «فکر کنم» یا «ظاهراً» بیانگر استنباط شخصی یا قطعیت پایین‌اند و در تعامل روزمره بسامد بالایی دارند (آیخنوالد، ۲۰۰۴). این الگو نشان می‌دهد که در ژانر محاوره‌ای، گواه‌نمایی بیش از آنکه ابزار مشروعیت‌بخشی نهادی باشد، ابزاری برای تنظیم روابط اجتماعی است (هالیدی، ۲۰۱۴).

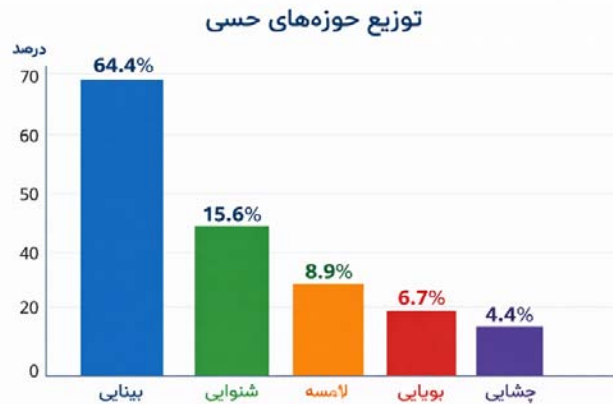
از منظر روش‌شناختی، بی‌توجهی به متغیر ژانر در مطالعات پیکره‌ای می‌تواند به تفسیرهای سوگیرانه از بسامد گواه‌نمایی بیانجامد؛ زیرا تفاوت‌های مشاهده‌شده ممکن است ناشی از ترکیب ژانری پیکره باشد، نه ویژگی ساختاری زبان (آیخنوالد، ۲۰۰۴). بنابراین، در پژوهش‌های مربوط به افعال حسی فارسی، کنترل ژانر و مقایسه‌ی درون‌ژانری و بین‌ژانری برای دستیابی به نتایج معتبر ضروری است (هالیدی، ۲۰۱۴). در نتیجه، می‌توان گفت ژانر نه‌تنها بر بسامد، بلکه بر نوع و کارکرد گواه‌نمایی نیز تأثیر می‌گذارد و این تأثیر باید در تحلیل‌های معناشناختی و رده‌شناختی به‌صورت نظام‌مند لحاظ شود.

۵-۵ بازسازی سلسله‌مرتب‌ی گواه‌نمایی افعال حسی در فارسی

بر اساس تحلیل کیفی داده‌های زبان فارسی، افعال حسی در قالب یک سلسله‌مراتب گواه‌نمایی سازمان می‌یابند که به‌صورت زیر قابل نمایش است:

بینایی < شنوایی < لامسه < بویایی < چشایی

این سلسله‌مراتب نشان می‌دهد که هرچه تجربه‌ی حسی از نظر مشاهده‌پذیری عینی، قابلیت اشتراک اجتماعی و امکان تأیید بین‌ذهنی غنی‌تر باشد، فعل متناظر با آن از ظرفیت گواه‌نمایی بالاتری برخوردار است. چنین الگویی نه‌تنها در داده‌های فارسی مشاهده می‌شود، بلکه با یافته‌های پژوهش‌های میان‌زبانی نیز هم‌خوانی دارد (ویلِت، ۱۹۸۸؛ آیخنوالد، ۲۰۰۴).



شکل ۲. سهم نسبی گواه‌نمایی مستقیم در افعال حسی فارسی

همان‌طور که شکل بالا نشان می‌دهد، بینایی با ۶۵٪ بیشترین سهم را دارد و پس از آن شنوایی با ۱۸٪، لامسه با ۹٪، بویایی با ۵٪ و چشایی با ۴٪ قرار دارند. این الگو نشان‌دهنده تفاوت در قابلیت اشتراک‌گذاری و اعتبار بین‌ذهنی ادراکات حسی است: داده‌های بینایی و شنوایی نسبت به سایر حواس بیشتر برای چندین ناظر قابل دسترسی و تأیید مستقل هستند، در حالی که لامسه، بویایی و چشایی به تجربه‌ی مستقیم فرد وابسته‌اند و درجه‌ی اشتراک‌پذیری آن‌ها محدودتر است.

مقایسه‌ی داده‌های فارسی با یافته‌های زبان‌های دیگر نشان می‌دهد که سلسله‌مراتب افعال حسی در فارسی بازتاب یک گرایش شناختی نسبتاً جهان‌شمول است، هرچند شیوه‌ی رمزگذاری آن غیر صرفی و معنایی است. زبان فارسی از طریق افعال حسی، پیوستاری از گواه‌نمایی ایجاد می‌کند که از دانش مستقیم و شاهدمحور تا دانش ذهنی و ارزیابانه امتداد می‌یابد؛ پیوستاری که با تحلیل‌های تطبیقی در حوزه‌ی گواه‌نمایی هم‌راستا است (آیخ‌نوالد، ۲۰۰۴؛ شکوهی و دیگران، ۲۰۱۵؛ رضایی و دلکرمی، ۱۴۰۰).

۵-۶ پیامدهای رده‌شناختی و شناختی تحلیل

یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که زبان فارسی، همسو با بسیاری از زبان‌های جهان، گرایشی نظام‌مند به برتری حس بینایی در رمزگذاری گواه‌نمایی دارد. این الگو با سلسله‌مراتب‌های پیشنهادی در ادبیات رده‌شناسی گواه‌نمایی، به‌ویژه در آثار آیخ‌نوالد (۲۰۰۴؛ ۲۰۱۸) همخوانی دارد که در آن‌ها دسترسی مستقیم دیداری در رأس طیف اعتبار معرفتی قرار می‌گیرد. همچنین، بحث تمایز میان گواه‌نمایی دستوری و گواه‌نمایی واژگانی در پژوهش‌های او به‌طور مبسوط تبیین شده است. با این حال، داده‌های فارسی نشان می‌دهد که این برتری نه به مثابه یک اصل مطلق جهان‌شمول، بلکه در قالب گرایشی آماری و وابسته به بافت عمل می‌کند؛ امری که با رویکردهای کارکردگرا در رده‌شناسی هم‌راستا است.

از منظر رده‌شناختی، نتایج حاضر دو پیامد اساسی به همراه دارد. نخست آنکه فارسی را می‌توان در زمره‌ی زبان‌هایی قرار داد که فاقد دستگاه صرفی گواه‌نمایی اجباری‌اند، اما از طریق منابع واژگانی به‌ویژه افعال حسی تمایزهای معرفتی را به‌طور نظام‌مند رمزگذاری می‌کنند (آیخ‌نوالد، ۲۰۰۴). این یافته تمایز میان «گواه‌نمایی دستوری» و «گواه‌نمایی واژگانی» را تقویت می‌کند و نشان می‌دهد که حتی در غیاب نشانگرهای تصریفی، سلسله‌مراتب ادراکی می‌تواند در سطح واژگانی بازتولید شود. دوم آنکه توزیع افعال حسی در فارسی بیانگر نوعی بازسازمان‌دهی کارکردی است: افعال دیداری بیشترین ظرفیت را برای تعمیم استعاری به حوزه‌های معرفتی (نظیر یقین، آگاهی و درک مفهومی) دارند، در حالی که افعال شنیداری و بویایی بیشتر به حوزه‌های نقل‌قولی یا استنباطی محدود می‌مانند.

از منظر شناختی، برتری بینایی را می‌توان در چارچوب نظریه تجسم و استعاره‌ی مفهومی تبیین کرد. بر اساس دیدگاه‌های لیکاف و جانسون در کتاب «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم» (۱۹۸۰) و نیز در «فلسفه در جسم» (۱۹۹۹)، ساختارهای مفهومی ریشه در تجربه‌های بدنی دارند و حوزه‌های ادراکی برجسته‌تر تمایل دارند به‌صورت استعاری به حوزه‌های انتزاعی نگاشت شوند. در فارسی نیز افعال دیداری بیشترین میزان گسترش معنایی به قلمرو معرفت و قطعیت را نشان می‌دهند؛ امری که با فرضیه‌ی «برتری دیداری» در پردازش شناختی همسو است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰؛ ۱۹۹۹).

در عین حال، داده‌ها نشان می‌دهد که برخی افعال شنیداری در بافت‌های روایی یا گزارش‌محور، نقش پررنگی در بازنمایی منبع اطلاعات ایفا می‌کنند. این نکته حاکی از آن است که ساختار گواه‌نمایی در فارسی صرفاً تابع سلسله‌مراتب ادراکی نیست، بلکه تحت تأثیر هنجارهای گفتمانی و الگوهای تعامل اجتماعی نیز قرار دارد. از این منظر، می‌توان استدلال کرد که سلسله‌مراتب گواه‌نمایی افعال حسی برآیند سه سطح تبیینی است: (۱) محدودیت‌های ادراکی-عصبی مشترک در انسان، (۲) الگوهای استعاری و مفهومی زبان‌ویژه، و (۳) قراردادهای فرهنگی-گفتمانی.

در مجموع، تحلیل حاضر از یک‌سو مؤید گرایش‌های فرازبانی در برتری دیداری است (آیخنوالد، ۲۰۰۴؛ ۲۰۱۸) و از سوی دیگر بر نقش میانجی فرهنگ و ساختار زبانی در شکل‌دهی به این سلسله‌مراتب تأکید می‌کند. بنابراین پیشنهاد می‌شود در مطالعات آتی، فارسی در کنار زبان‌های دارای نظام گواه‌نمایی دستوری، در چارچوبی مقایسه‌ای بررسی شود تا روشن گردد که تا چه اندازه الگوهای مشاهده‌شده حاصل محدودیت‌های شناختی عام و تا چه اندازه بازتاب ویژگی‌های زبان‌ویژه و فرهنگی است. چنین رویکردی می‌تواند به بازتعریف مفهوم «جهان‌شمولی» در حوزه‌ی گواه‌نمایی و ارائه‌ی مدلی پویاتر و چندسطحی از تعامل ادراک، زبان و فرهنگ بیانجامد.

۵-۷ تمایز مفهومی میان فعل حسی و نوع گواه‌نمایی: مستقیم و غیرمستقیم

یکی از نکات روش‌شناختی مهم در تحلیل داده‌های این پژوهش، تفکیک دقیق میان «ماهیت حسی فعل» و «نوع گواه‌نمایی» است. افعال حسی به لحاظ رده‌ی واژگانی، به حوزه‌ی ادراک (دیدن، شنیدن، لمس کردن، بوییدن و غیره) تعلق دارند؛ اما نوع گواه‌نمایی (مستقیم یا غیرمستقیم) امری معرفتی است که به نحوه‌ی دسترسی گوینده به اطلاعات مربوط می‌شود (آیخنوالد، ۲۰۰۴؛ ۲۰۱۸). بنابراین، هم‌ارز دانستن «فعل حسی» با «گواه‌نمایی مستقیم» می‌تواند به آمیختگی مباحث نظری بیانجامد.

داده‌های این پژوهش نشان می‌دهد که افعال حسی در زبان فارسی، بسته به بافت، می‌توانند هم گواه‌نمایی مستقیم و هم گواه‌نمایی غیرمستقیم (استنتاجی یا ارزیابی‌شده) را بازنمایی کنند. به بیان دیگر، «حسی بودن» یک فعل، لزوماً به معنای «مستقیم بودن» گواه‌نمایی آن نیست. فعل «دیدن» در فارسی، گرچه به‌طور پیش‌فرض با تجربه‌ی مستقیم دیداری پیوند دارد، اما در بسیاری از بافت‌ها در معنای ثانویه و غیرمستقیم به کار می‌رود.

(۲۷) آن‌طور که اوضاع احوال را می‌بینم، شرایط پایدار نخواهد ماند.

(۲۸) می‌بینم که او دیگر انگیزه‌ای ندارد.

در این موارد، «دیدن» به معنای مشاهده‌ی حسی صرف نیست، بلکه بیانگر تحلیل، ارزیابی و استنتاج ذهنی است. گوینده با تکیه بر قرائن، به نتیجه‌ای معرفتی دست یافته و آن را در قالب فعل دیداری بیان می‌کند. از این منظر، «دیدن» در این کاربردها، حامل گواه‌نمایی استنتاجی است، نه مستقیم. کاربرد غیرمستقیم در افعال شنیداری حتی بسامد بیشتری دارد.

(۲۹) بوی بهبود اوضاع جهان می‌شنوم.

در جمله‌ی (۲۹)، «شنیدن» نه به معنای ادراک صوتی و نه حتی به معنای بوییدن است. هیچ رابطه‌ی حسی مستقیمی با حوزه‌ی شنوایی یا بویایی برقرار نیست. بلکه شنیدن در اینجا در معنای استعاری و استنتاجی «احساس نشانه‌های تغییر» به کار رفته است. بنابراین، با وجود آنکه فعل از نظر واژگانی حسی است، اما گواه‌نمایی آن غیرمستقیم و مبتنی بر برداشت ذهنی است. چنین نمونه‌هایی نشان می‌دهد که حوزه‌ی حسی در زبان فارسی می‌تواند به قلمرو ارزیابی اجتماعی و تحلیل وضعیت گسترش یابد (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰). در مورد افعال لمسی نیز همین گسترش معنایی مشاهده می‌شود.

(۳۰) من با تمام وجود مشکلات را لمس کردم.

در این جمله، لمس کردن به معنای تماس فیزیکی نیست، بلکه به معنای «درک عمیق»، «تجربه‌ی زیسته» یا «فهم وجودی» است. این کاربرد، مصداقی از گواه‌نمایی غیرمستقیم است؛ زیرا گوینده نه از ادراک حسی ملموس، بلکه از تجربه‌ی ذهنی و شناختی سخن می‌گوید. بدین ترتیب، فعل لمسی به حوزه‌ی فهم و ادراک شناختی انتقال یافته است. بر اساس داده‌های بررسی‌شده، می‌توان نتیجه گرفت که:

افعال حسی و گواه‌نمایی مستقیم مفاهیمی هم‌پوشان اما غیرهم‌ارز هستند.

افعال حسی در فارسی دو سطح کاربرد دارند:

کاربرد اولیه: بازنمایی ادراک مستقیم حسی (گواه‌نمایی مستقیم)

کاربرد ثانویه: بازنمایی استنتاج، ارزیابی یا تجربه‌ی ذهنی (گواه‌نمایی غیرمستقیم)

گسترش معنایی افعال حسی به حوزه‌ی شناخت و ارزیابی، نشان‌دهنده‌ی پیوند نظام ادراکی و نظام مفهومی در زبان است. این تمایز نظری اهمیت ویژه‌ای در تحلیل گواه‌نمایی دارد؛ زیرا اگر هر کاربرد فعل حسی را به‌طور پیش‌فرض مستقیم تلقی کنیم، طیف ظریف درجات تعهد معرفتی در زبان فارسی نادیده گرفته خواهد شد. بنابراین، در چارچوب این پژوهش، کاربردهای غیرمستقیم افعال حسی به‌صورت مجزا از موارد گواه‌نمایی مستقیم تحلیل و طبقه‌بندی شده‌اند. این رویکرد، ضمن هم‌خوانی با چارچوب رده‌شناختی گواه‌نمایی (آیخنوالد، ۲۰۰۴؛ ۲۰۱۸)، امکان ارائه‌ی مدلی دقیق‌تر از تعامل میان ادراک، شناخت و بیان گفتاری در زبان فارسی را فراهم می‌کند.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی به بررسی نقش افعال حسی در زبان فارسی از منظر گواه‌نمایی پرداخت و کوشید رابطه‌ی میان ادراک حسی، منبع اطلاعات و میزان تعهد معرفتی گوینده را تبیین کند. نتایج تحلیل نشان داد که افعال حسی در فارسی صرفاً ابزار بازنمایی تجربه‌ی ادراکی نیستند، بلکه در سازمان‌دهی اعتبار معرفتی، تعیین نوع دسترسی گوینده به اطلاعات و مدیریت موضع‌گیری او نسبت به صدق گزاره نیز نقش بنیادین دارند. بررسی داده‌ها همچنین آشکار ساخت که نظام افعال حسی فارسی از الگویی سلسله‌مراتبی نسبتاً منسجم پیروی می‌کند که در آن افعال دیداری و سپس شنیداری، بیشترین سهم را در رمزگذاری گواه‌نمایی به خود اختصاص داده‌اند. یافته‌های کمی نشان داد که حدود ۶۵ درصد از کل کاربردهای گواه‌نمایانه به افعال دیداری اختصاص دارد. این افعال افزون بر بسامد بالا، از بیشترین گستره‌ی معنایی نیز برخوردارند و در بیان شواهد مستقیم، ارزیابی‌های معرفتی، برداشت‌های استنباطی و قضاوت‌های شناختی نقشی محوری ایفا می‌کنند. پس از آن، افعال شنیداری با سهمی در حدود ۱۸ درصد در جایگاه دوم قرار می‌گیرند و عمدتاً برای بازنمایی اطلاعات نقل‌شده، شواهد

گزارشی و منابع غیرمستقیم به کار می‌روند. در مقابل، افعال مربوط به لامسه، بویایی و چشایی در مجموع بسامد اندکی دارند و غالباً به تجربه‌های جسمانی، شخصی و موقعیتی محدود می‌شوند. این افعال، برخلاف افعال دیداری و شنیداری، کمتر وارد حوزه‌های انتزاعی تر تعهد معرفتی و ارزیابی شناختی می‌شوند و ظرفیت محدودتری برای گسترش گواه‌نمایانه دارند.

این یافته‌ها را می‌توان در چارچوب نظری آخنوالد (۲۰۰۴) تبیین کرد. در رویکرد رده‌شناختی گواه‌نمایی، نوع منبع اطلاعات با میزان اعتبار معرفتی و درجه‌ی تعهد گوینده نسبت به محتوای گزاره ارتباط مستقیم دارد. بر اساس این دیدگاه، شواهد دیداری معتبرترین و مستقیم‌ترین نوع گواه‌نمایی به‌شمار می‌روند؛ زیرا گوینده رویداد را به‌صورت بی‌واسطه ادراک کرده است. غلبه‌ی افعال دیداری در داده‌های فارسی نیز نشان می‌دهد که زبان فارسی، همانند بسیاری از زبان‌های جهان، برای تجربه‌ی دیداری بالاترین سطح اعتبار معرفتی را قائل است. افزون بر این، گسترش معنایی افعال دیداری از حوزه‌ی ادراک عینی به قلمرو استنباط و داوری شناختی بیانگر آن است که «دیدن» در فارسی صرفاً کنشی ادراکی نیست، بلکه به‌عنوان سازوکاری شناختی برای بیان «دانستن»، «فهمیدن» و «اطمینان معرفتی» نیز عمل می‌کند. در نتیجه، برتری افعال دیداری در فارسی را نمی‌توان صرفاً حاصل بسامد واژگانی دانست، بلکه این برتری بازتاب جایگاه ممتاز ادراک دیداری در سلسله‌مراتب اعتبار شواهد است.

در مقابل، کارکرد غالب افعال شنیداری در بازنمایی اطلاعات نقل‌شده و گزارش‌های غیرمستقیم، با تحلیل آخنوالد از گواه‌نمایی غیرمستقیم هم‌خوانی دارد. در بسیاری از زبان‌ها، شواهد شنیداری نسبت به شواهد دیداری از اعتبار معرفتی کمتری برخوردارند و بیشتر در بافت‌های گزارشی، نقل‌قولی و بازگویی اطلاعات ظاهر می‌شوند. داده‌های فارسی نیز نشان داد که افعال شنیداری اغلب در موقعیت‌هایی به کار می‌روند که گوینده در پی فاصله‌گذاری معرفتی از محتوای گزاره یا کاهش میزان تعهد شخصی خود نسبت به صدق آن است. از این منظر، تفاوت کارکردی میان افعال دیداری و شنیداری در فارسی را می‌توان بازتابی از سلسله‌مراتب اعتبار شواهد دانست؛ سلسله‌مراتبی که در آن میزان دسترسی مستقیم گوینده به رویداد، سطح اعتبار معرفتی و میزان تعهد او را تعیین می‌کند. همچنین، محدود بودن افعال بویایی، چشایی و لامسه به تجربه‌های شخصی و جسمانی نشان می‌دهد که این حوزه‌های حسی ظرفیت کمتری برای تبدیل شدن به ابزارهای گواه‌نمایی بین‌ذهنی دارند. تجربه‌های دیداری و شنیداری معمولاً قابلیت اشتراک‌گذاری، بازبینی و تأیید اجتماعی بیشتری دارند، در حالی که تجربه‌های مربوط به بو، مزه و لمس اغلب فردی، موقعیتی و کمتر قابل ارزیابی بین‌ذهنی‌اند. از این‌رو، طبیعی است که در نظام گواه‌نمایی فارسی نیز در جایگاهی پیرامونی قرار گیرند. این یافته با سلسله‌مراتب افعال حسی پیشنهادی ویبرگ (۱۹۸۴) نیز هم‌سو است؛ سلسله‌مراتبی که در آن بینایی در مرتبه‌ی نخست، شنوایی در مرتبه‌ی دوم و سپس لامسه، بویایی و چشایی قرار می‌گیرند. داده‌های فارسی نشان داد که این ترتیب نه‌تنها در میزان بسامد، بلکه در ظرفیت گواه‌نمایانه و گستره‌ی معنایی افعال نیز مشاهده می‌شود.

بررسی گونه‌های گفتمانی مختلف نیز نشان داد که انتخاب افعال حسی با نوع گفتمان و اهداف ارتباطی رابطه‌ای مستقیم دارد. در متون خبری، افعال شنیداری و ساخت‌های غیرمستقیم بیشتر برای بازنمایی منابع نقل‌شده و کاهش مسئولیت معرفتی گوینده به کار می‌روند. این ویژگی با ماهیت گفتمان خبری هم‌سو است؛ زیرا در چنین متونی نویسنده می‌کوشد میان خود و محتوای خبر فاصله ایجاد کند و از تعهد قطعی نسبت به صدق گزاره بکاهد. در مقابل، متون ادبی از ظرفیت استعاری و چندمعنایی افعال حسی بهره‌ی بیشتری می‌گیرند و این افعال را برای بازنمایی تجربه‌های ذهنی، عاطفی و شناختی به کار می‌برند. در متون علمی نیز گرایش به عینیت‌گرایی موجب کاهش نشانگرهای تعهد شخصی و پرهیز از ارجاع مستقیم به تجربه‌ی حسی فردی شده است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که گواه‌نمایی در فارسی صرفاً مقوله‌ای معنایی یا نحوی نیست، بلکه با هنجارهای گفتمانی، اهداف ارتباطی و سازوکارهای تعامل اجتماعی نیز پیوندی نزدیک دارد.

یافته‌های این پژوهش با مطالعات پیشین حوزه‌ی گواه‌نمایی در زبان فارسی نیز هم‌سو است. پژوهش‌های انجام‌شده در این حوزه نشان داده‌اند که فارسی، برخلاف زبان‌های دارای دستگاه صرفی اجباری گواه‌نمایی، عمدتاً از ابزارهای واژگانی، افعال ادراکی، افعال گزارشی و ساخت‌های نحوی برای رمزگذاری منبع اطلاعات استفاده می‌کند. نتایج پژوهش حاضر این دیدگاه را تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که افعال حسی، به‌ویژه افعال دیداری و شنیداری، یکی از مهم‌ترین ابزارهای بازنمایی تعهد معرفتی در

فارسی هستند. با این حال، پژوهش حاضر فراتر از توصیف صرف این افعال، نشان داد که رابطه‌ی میان سلسله‌مراتب حواس و سلسله‌مراتب اعتبار معرفتی در فارسی از الگویی نظام‌مند و رده‌شناختی تبعیت می‌کند؛ الگویی که در آن هرچه میزان دسترسی مستقیم به تجربه‌ی ادراکی بیشتر باشد، سطح اعتبار معرفتی و میزان تعهد گوینده نیز افزایش می‌یابد.

در مجموع، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که افعال حسی در فارسی بخشی از سازوکار پیچیده‌ی بازنمایی معرفت و مدیریت موضع‌گیری گوینده را تشکیل می‌دهند و تحلیل آن‌ها می‌تواند چارچوبی مؤثر برای فهم رابطه‌ی زبان، ادراک و شناخت فراهم آورد. این یافته‌ها افزون بر غنای نظری در حوزه‌ی رده‌شناسی گواه‌نمایی و زبان‌شناسی شناختی، می‌تواند مبنایی برای مطالعات میان‌زبانی آینده، تحلیل گفتمان، پژوهش‌های معناشناختی، آموزش زبان فارسی و مطالعات ترجمه قرار گیرد. همچنین، بررسی تعامل میان افعال حسی و راهبردهای گواه‌نمایی در گونه‌های گفتاری، گویش‌های فارسی و متون تخصصی مختلف می‌تواند چشم‌اندازهای تازه‌ای را برای پژوهش‌های آینده فراهم سازد.

منابع

- افراشی، آریتا؛ صامت، سجاد (۱۳۹۳). چندمعنایی نظام‌مند با رویکردی شناختی، تحلیل چندمعنایی فعل حسی «شنیدن» در زبان فارسی، *ادب پژوهی*، ۳۰: ۲۹-۵۹.
- افراشی، آریتا؛ عسگری، ساناز. (۱۳۹۶). چند معنایی فعل حسی «دیدن» در زبان فارسی: پژوهشی شناختی و پیکره‌ای. *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، ۱۴: ۶۱-۷۳.
- افراشی، آریتا، و جولایی، کامیار. (۱۳۹۹). حس آمیزی در زبان فارسی؛ رویکردی شناختی و پیکره بنیاد. *تازه‌های علوم شناختی*، ۲۲(۴)، ۱۱۴-۱۲۳.
- امیدواری، آرزو؛ کلفام، ارسلان. (۱۳۹۶). بررسی گواه‌نمایی در زبان فارسی: رویکردی رده‌شناختی. *جستارهای زبانی*، ۱۸(۱)، ۷۹-۹۹.
- حراعلی، محمدباقر. (۱۴۰۷). *وسائل الشیعه*، ج ۹. قم: مؤسسه آل البیت.
- راسخ‌مهند، محمد. (۱۴۰۲). *گواه‌نمایی، وجهیت و استنباط در زبان فارسی معاصر*. تهران: نشر سمت.
- رضایی، والی. (۱۳۹۳). گواه‌نمایی در زبان فارسی امروز. *پژوهش‌های زبانی*، ۵(۱)، ۴۰-۲۱.
- رضایی، والی؛ دلکرمی، رویا. (۱۴۰۰). شیوه‌های بیان گواه‌نمایی در فارسی معاصر. *زبان و زبان‌شناسی*، ۱۷(۳۳)، ۲۳-۴۵.
- رضایی، والی؛ ثامنیان، طاهره. (۱۴۰۲). نام اندام‌ها و بیان احساسات در زبان فارسی: نگاهی رده‌شناختی. *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ۱۵(۳)، ۲۷-۱.
- رضایی، والی؛ عباس پور، مهدیه. (۱۴۰۳). بررسی حوزه واژگانی و جهانی‌های زبان در ارتباط با اعضای بدن در فارسی و انگلیسی: رویکردی رده‌شناختی. *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ۱۶(۲)، ۳۳-۵۳.
- شریفی، شهلا؛ صبوری، نرجس بانو. (۱۴۰۵). بررسی میانگین قدرت درکی حواس پنج‌گانه در زبان فارسی. *جستارهای زبانی*، ۱۷(۲)، ۱۵۵-۱۹۰.
- شریفی، شهلا؛ یزدان‌مهر، محمدجواد. (۱۴۰۱). بررسی مقایسه‌ای مفهوم‌سازی‌ها و رمزگذاری‌های زبانی حس بویایی در زبان‌های فارسی و روسی امروز از منظر زبان‌شناسی فرهنگی - شناختی. *جستارهای زبانی*، ۱۳(۲)، ۶۵۵-۶۸۹.
- گندمکار، راحله. (۱۳۹۸). تحلیل معنایی گواه‌نمایی در زبان فارسی. *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*، ۴(۸)، ۹۹-۱۲۰.
- قادری، مهدی؛ یوسفی‌راد، فاطمه؛ افراشی، آریتا و روشن، بلقیس. (۱۳۹۸). چندمعنایی نظام‌مند در رویکرد شناختی، تحلیل چند معنایی فعل حسی «دیدن» در زبان فارسی، *مطالعات زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران*، ۷(۴): ۷۳-۹۱.
- موسوی، سید حمزه؛ رضایی، والی و عموزاده، محمد. (۱۳۹۴). بررسی واژه‌ی «دیدن» بر اساس معناشناسی قالبی. *جستارهای زبانی*، ۶(۷): ۲۱۹-۲۳۶.
- مهرابی، معصومه و محمودی بختیاری، بهروز. (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی درک شنیداری گواه‌نمایی در فارسی، ترکی و انگلیسی از رویکرد روانشناسی زبان. *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، ۱۰(۲۰)، ۲۴۳-۲۵۷.

مهرابی، معصومه و محمودی بختیاری، بهروز. (۱۴۰۰). بررسی واقعیت روان شناختی سلسله مراتب گواه نمایی در فارسی به هنگام ادراک شنیداری جمله. *جستارهای زبانی*، ۱۲ (۲)، ۵۴۱-۵۶۹.

- Aikhenvald, A. Y. (2004). *Evidentiality*. Oxford, UK: Oxford University Press.
- Aikhenvald, A. Y. (Ed.). (2018). *The Oxford handbook of evidentiality*. Oxford, UK: Oxford University Press.
- Carretero, M., Marin-Arrese, J. I., Domínguez Romero, E., & Martín de la Rosa, V. (Eds.). (2023). *Evidentiality and epistemic modality: Conceptual and descriptive issues*. Bern, Switzerland: Peter Lang.
- Chafe, W. (1986). Evidentiality in English conversation and academic writing. In W. Chafe & J. Nichols (Eds.), *Evidentiality: The linguistic coding of epistemology* (pp. 261–272). Norwood, NJ: Ablex.
- Cornillie, B. (2009). Evidentiality and epistemic modality: On the close relationship between two different categories. *Functions of Language*, 16(1), 44–62. <https://doi.org/10.1075/fol.16.1.03cor>
- De Haan, F. (1999). Evidentiality and epistemic modality: Setting boundaries. *Linguistic Typology*, 3(1), 83–101. <https://doi.org/10.1515/lity.1999.3.1.83>
- Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Edinburgh University Press.
- Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh, UK: Edinburgh University Press.
- Halliday, M. A. K., & Matthiessen, C. (2014). *Halliday's Introduction to Functional Grammar* (4th ed.). Oxon: Routledge.
- Heine, B., & Kuteva, T. (2002). *World lexicon of grammaticalization*. Cambridge University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. University of Chicago Press.
- Landis, J. R., & Koch, G. G. (1977). The measurement of observer agreement for categorical data. *Biometrics*, 33(1), 159–174. <https://doi.org/10.2307/2529310>
- Marín-Arrese, J. I., Lavid-López, J., & Carretero, M. (Eds.). (2017). *Evidentiality and modality in European languages: Discourse-pragmatic perspectives*. Peter Lang AG. <https://doi.org/10.3726/b11226>
- Majid, A., Roberts, S. G., Cilissen, L., Emmorey, K., Nicodemus, B., O'Grady, L., Woll, B., LeLan, B., de Sousa, H., Cansler, B. L., & Levinson, S. C. (2018). Differential coding of perception in the world's languages. *Proceedings of the National Academy of Sciences*, 115(45), 11369–11374. <https://doi.org/10.1073/pnas.1720419115>
- Narrog, H., & Heine, B. (Eds.). (2011). *The Oxford handbook of grammaticalization*. Oxford University Press.
- Palmer, F. R. (1986). *Mood and Modality*. Cambridge: Cambridge University press.

- Shokouhi, H., Norwood, C., & Soltani, S. (2015). Evidential in Persian editorials. *Discourse Studies*, 17(4), 449–466. <https://doi.org/10.1177/1461445615578964>
- Söderqvist, J. (2020). Informational and relational functions of evidentiality in interaction, *Studia Neophilologica*, DOI: 10.1080/00393274.2020.1724823
- Spence, C., Parise, C., & Chen, Y. C. (2012). The Colavita Visual Dominance Effect. In W. M. Murray (Ed.). *The neural bases of multisensory processes* (pp. 529–556). Boca Raton, FL: CRC Press
- Sweetser, E. (1990). *From etymology to pragmatics: Metaphorical and cultural aspects of semantic structure*. Cambridge University Press.
- Traugott, E.C. (1989). “On the Rise of Epistemic Meaning in English: An Example of Subjectification in Semantic Change”. *Language*, Vol. 65. pp. 33–65.
- Viberg, Å. (1983). The verbs of perception: A typological study. *Linguistics*, 21(1), 123–162. <https://doi.org/10.1515/ling.1983.21.1.123>
- Viberg, Å. (2001). Verbs of perception. In M. Haspelmath, E. König, W. Oesterreicher, & W. Raible (Eds.), *Language typology and language universals* (pp. 1294–1309). De Gruyter.
- Willett, T. (1988). A cross-linguistic survey of the grammaticalization of evidentiality. *Studies in Language*, 12(1), 51–97. <https://doi.org/10.1075/sl.12.1.04wil>
- Whitt, R. J. (2010). *Evidentiality and perception verbs in English and German*. Bern, Switzerland: Peter Lang. <https://doi.org/10.3726/978-3-0353-0306-3>
- Windfuhr, Gernot L. (Ed.). (2009). *The Iranian Languages*. London & New York: Routledge.